

§ ۴- قانون و نظام اموال

پس از بررسی جنبه حقوقی (شرعی) مسأله، اکنون می‌توانیم به بررسی جنبه مادی و اقتصادی زندگی زناشویی بپردازیم. در ایران اداره درآمد‌های خانواده، اگرچه در زیر چتر حمایت شوهر باشد، در دست زن بود. وقتی که زن در کانون خانواده «ملکه-شاه‌زن» بود، نقشی که از حیث اداره عوائد خانواده به عهده داشت، به منتهی درجه اهمیت بود: اغلب اداره مجموعه کارهای خانه را در دست داشت یا، اگر خانواده بسیار دارا نبود، خود به این کارها می‌پرداخت و شخصاً به حوائج کانون زناشویی می‌رسید. زن ناگزیر مباشری نبود که سراپا مطیع و منقاد اراده شوهر باشد، زیرا که خودش دارای داشت و درآمدهای داراییش را شخصاً اخذ می‌کرد.

جهاز زن به ثروت خانواده و مقام اجتماعیش بستگی داشت. در شهر، عبارت از ملك شهری یا باغ میوه و، در روستا عبارت از زمین بود. نجباء به دخترانشان طلا و گله‌های گوسفند و اسب و حتی گاهی «جفتها» بی هم می‌دادند. به اجمال می‌توان گفت که زن سرمایه‌ای به خانه شوهرش می‌آورد که بدین گونه به کار انداخته می‌شد. مهر (کاوین kāvēn) او هم که به کار انداخته می‌شد، درآمدهایی برایش فراهم می‌آورد. خودش حق اداره این اموال و املاک - «بن bun» - را داشت و این امر، برایش، پیشرفتی بزرگ بود، زیرا که در زمان گذشته، ملك و کنیز مرد بود و آنچه داشت متعلق به شوهر بود. هنوز هم که هنوز است، وضع در کافرستان^۱ دگرگون نشده است. به حسب معمول، در میان زن و مرد نظام راستینی که نظام فک اموال باشد، وجود دارد، زیرا که، صرف نظر از مال فردی، زن حق دارد که به حساب خویشتن کار کند و درآمد کارش نیز (که کارویندشن Kārvindišn خوانده می‌شود) به خودش تعلق دارد. تنها درآمدهای املاک زن «ستر» ممکن است فائده‌ای برای شوهر داشته باشد و تازه، شوهر بر املاک و اموال (یعنی بنی

(bun) که به زنش تخصیص یافته است^۱، هیچ گونه حقی ندارد.

در عمل، نزد مردم درستکار، این همه بدگمانی در میان زن و شوهر نیست. اغلب زن در مقام هبه^۲ ۳۰۰۰ درهم مهر خود به شوهرش برمی‌آید. زنی که یگانه فرزند باشد، ثلث اموال پدر را به ارث می‌برد و به محض تولد نخستین فرزندشان شوهرش را شریک این اموال می‌کند. شوهر نمی‌تواند به اموال زن دست بزند، مگر زمانی که زن به چنین کاری رضا داده باشد و این دخل و تصرف به رسم استقراض باشد.

طبیعی است که می‌توان طبق نظام اشتراك مال زندگی کرد و برای بهره‌برداری و کسب منفعت با هم شریک «همویندشن hamvindišn» شد. اما وقتی که زن نظام اشتراك را بپذیرد، گرفتار قوانین کهن پدرسالاری می‌شود و دیگر نمی‌تواند زیر بار شرکت شوهر نرود، زیرا که در چنین صورتی، حق شوهر است که اعلام بدارد: «از این پس، دیگر شریک تو نخواهم بود»^۳. همینکه شوهر سخن از عدم تمکین زن به میان آورد، اشتراك در اموال، بر اثر این اتهام، از میان می‌رود. اما زن می‌تواند از شوهرش شکایت ببرد و - به موجب مدرک قضائی؟ - اثبات کند که همیشه فرمانبردار framānburtar بوده است و تمکین داشته است تا اشتراك در اموال بتواند پایدار بماند^۴.

وضع زنی که گرفتار تهمت عدم تمکین شده باشد، بسیار وخیم است: اگر این امر به ثبوت برسد، حتی حقی را هم که بر ثمره کار خویش «کارویندشن-ای-خویش Kārvindišn-i-x'ēš» دارد از دست می‌دهد. شوهر می‌تواند هر چیزی را که تا آن روز به او داده است، بازپس بگیرد. اما این عقیده، عقیده مکتب کهن - مکتب قرن پنجم - است که وهرام Vahrām نماینده آن بوده است. به عکس باید گفت که فقهای مکتب آزادخواهانه قرن ششم کوشش به کار می‌برند که حتی این مزایا را برای زنی هم که گرفتار اتهام عدم تمکین شده است، فراهم بیاورند. به نظر ایشان، زن باید داراییش را در دست خود نگه بدارد و باز هم بر محصول کار خویش حق داشته باشد.

۱. روایات ایرانی، صفحه ۱۸۴. ۲. درباره حقوق دوره ساسانیان، سلسله مقاله‌های بارتمه ۲-۴۸. ۳. ایضاً، صفحه ۴۹.

در صورت طلاق، زن همه داراییش را با خود می‌برد: مرد باید همه دارایی او را باز پس دهد. و اگر مالی را که تعلق به زن داشته است انتقال داده باشد و خرج کرده باشد، باید در ازاء آن به زن تاوان بپردازد.^۱

چنانکه می‌بینیم، زن ایرانی در قرن ششم، در کانون زناشویی، از نظر اقتصادی مقامی برگزیده دارد. این پیروزی، برای وی، ثمره مبارزه‌ای چند هزار ساله است. در زمان گذشته، حتی اختیار جانش را هم نداشت. پیش از آیین مزدا، کنیز و برده بود و می‌توان گفت که چندان حقی هم بر دارایی «peculium» خود نداشت. در میان کافرهای کنونی که قوانینشان رسوم و آداب آریاهای پیشین را نگه داشته است، زن تفاوتی با برده و کنیز ندارد: و چون به دست پدرش به مبلغی نازل فروخته شده است، باید در خانه مخدوم و صاحب اختیار خویش کار کند، به کارهای خانه بپردازد، مزرعه‌ها را شخم بزند، تخم بیفشاند و محصول را درو کند و حتی کارهای ساختمانی را هم که به راستی از حدود نیروی وی بیرون است، انجام بدهد. آزادی و تملک، برایش، چیزهایی ناشناخته است. نمی‌تواند مالک و صاحب چیزی باشد. و همینکه کاری برای او در خانه نباشد، «صاحب‌اختیار» می‌تواند چون حیوان بارکش به کرایش بدهد. در ایران، آیین مزدا در ابطال و ازاله درجه به درجه این توحش که زن را به صورت کنیز و برده درمی‌آورد، سهمی سترگ دارد. در عهد ساسانی - دست کم در قرن ششم - زن ایرانی در کانون زناشویی دارای مقامی برگزیده است، زیرا که اکنون می‌تواند در سایه نظام فک اموال زندگی کند و به حساب خود کار کند، و خلاصه، در صورت طلاق، می‌تواند دارایی خویش و درآمدهای آن را در دست خود نگه دارد.

فقه‌های عهد ساسانی که زن را از زیر رق شوهر که سخت بر دوشهای سنگینی داشت، نجات دادند و از چنگ اقتدار کهن پدرسالاری و زورگویانه شوهرش به درآوردند، از لحاظ اقتصادی آزادش کردند. این اصلاح، اصلاحی بی‌پروایانه بود، و می‌توانست سازمان خانواده را به تزلزل اندازد، در میان زن و شوهر نفاق برانگیزد، و

برای آنکه، به نحوی قاطع، به کار بسته شود، به وسائل اطمینانی نیاز بود تا این بنای زودشکن و سست بنیاد را که بیم ویرانیش می‌رفت و پیوسته در شرف فروریختن می‌نمود، سخت پشتیبان و پشتوان باشد. امکان داشت که، به نحوی سودبخش، علاقه و دلبستگی به مذهب و اخلاق را که نیکوترین تضمینها می‌تواند بود، جایگزین این پشتوانه‌های مادی و اغلب ساختگی کرد. ایرانیان بسیار زود به این مزایا پی بردند و از این رو، در صدد برآمدند که از راه تشدید آموزش اخلاق زناشویی و از راه «وضع» برخی تکالیف مذهبی برای زن و شوهر که رعایت آن مایه استواری وصلت‌شان می‌شد، از این مزایا بهره‌مند شوند. این تکالیف که در واقع بسیار ساده بود، با فرزاندگی و عقل سلیم تدوین یافته بود. مرد موظف بود که به عشق و احترام با زنش رفتار کند. زن وظیفه داشت که به شوهرش محبت و اخلاص داشته باشد. در زمان گذشته، وظیفه‌ای که در قبال شوهر داشت، اطاعت محض بود. ملکه و شتی Vašthi به سبب عدم تمکین از چشم افتاد.^۱ خشایارشا چون در این باره با هفت نماینده بزرگترین خانواده‌های ایرانی و مغان^۲ به مشاوره پرداخت، نظر مومشن Mamuchan، یکی از هفت شاهزاده را، سخت نیکو و درست دید. این شاهزاده بیم داشت که مبادا که روش ملکه، که اغلب خواتین بزرگ طبقه اعیان و اشراف را می‌پذیرفت، دیری نگذشته، از سوی همه زنان ایرانی در پیش گرفته شود. به شاهنشاه اندرز داده شد که فرمانی صادر فرماید که در خلال آن وضع و از چشم‌افتادگی و شتی Vašthi به سبب عدم تمکین شرح داده شود. فرمان صدور یافت و در آن چنین نوشته شده بود: «هر شوهری باید در خانه خویش صاحب‌اختیار باشد.^۳ کم کم این فرمان، از صورت «فرمان روز» بیرون آمد و پا به پای بیرون آمدن از صورت «فرمان روز» تأثیر خود را هم از کف داد. تنسر در قرن سوم تاریخ میلادی می‌گوید که پس از سقوط داریوش سوم و از میان رفتن قوانین ما، «زنان خواستند که به شوهرانشان فرمان بدهند» و در خانه‌های ما سرچشمه‌های راستین اقتدار شدند. (زنان بر شوهران فرمان فرما شدند). ارتخشیر اقتدار شوهر را در خانواده‌های ما

از نو زنده کرد^۱. قاعده و قانون «در سراسر عمر خود سر از اطاعت شوهرم برنخواهم تاقت» - و به زبان دیگر، فرمانبرداری بدین گونه، واقعیت شد^۲. زن، هر روز صبح، به هنگام پاشدن، می بایست به حضور شوهر برود و نه بار رسم تعظیم (نماز numāz) به جای بیاورد، و برای این کار، درست به همان گونه‌ای که مردان، در اثنای نیایش^۳، دست دعا به درگاه اورمزد برمی دارند، دستهایش را دراز کند و برای دادن سلام به او، رسم «دست به کش» dast-be-kaš^۴ را به جای بیاورد. اهورمزدا به زنان فرمان می داد که درست به همان گونه‌ای که شوهران می بایست در برابر او که خدا باشد، رسم خضوع و طاعت به جای بیاورند، رسم احترام در قبال شوهرانشان به جای آورند.

§ ۵- اخلاق زناشویی

اخلاق و فداکاری نخستین تکالیف زن بود^۵. تاریخ افسانه‌ای ایران، برای زن درسها و سرمشقهای زیبایی از وفای زناشویی فراهم می آورد. یشت سیزدهم همسرانی را که در قبال شوهرانشان ایثار و اخلاص نشان دادند، جاودانی کرده است. منان چنین می گفت: «جدول مفصلی در آن می بینیم که عصر طلانی تاریخ ایران را به یاد می آورد، روزگاری که زنان از راه وعظ و خطابه و به نیروی سلاح به خدمت کشورشان برمی خاستند. در اینجا روح آن زنان گرانمایه و دلیری بزرگ داشته می شود که در سراسر زندگیشان در راه پیروزی پیشرفت روحانی که آرزوی هر زردشتی است، پیکار کردند^۶». این قدیسه‌های یشت سوّم برای زنان ایران نمونه و سرمشق بودند و همه زنان می خواستند همانند این نمونه‌ها شوند. میشله Michelet در مقام سخن گفتن از آن زنان ایرانی که فردوسی به ستایششان برخاسته است، چنین می نگارد: «زنان در شاهنامه او که پابند افسانه‌های کهن ایران زمین است، غرور و عظمتی باستانی دارند. اگر گناهی از ایشان سر بزنند، زاده

ضعف نیست. سخت نیرومند و دلیرند، ابتکاری بی پروا و وفائی پهلوانانه دارند. یکی به عوض اینکه ربوده شود، عاشق خفته‌اش را می رباید. دوش به دوش شوهرانشان پیکار می کنند، و به مقابله همه تصادفها می روند. دختر امپراتور روم که به گناه ازدواج با گشتاسپ پهلوان به دست شکنجه داده می شود، از لحاظ وی شایسته ستایش است، زیرا که شریک رنجها و فقر سرشار از افتخار او می شود. دختر افراسیاب، دشمن بزرگ ایران، پادشاه توران، که شاهزاده جوان ایرانی را به شوهری برگزیده است، به دفاع از وی برمی خیزد، غذایش می دهد، و در مقام نجاتش برمی آید. هنگامی که افراسیاب ستمگر، پهلوان جوان ایرانی را برای اطاله دردها و رنجهایش زنده زنده در زیر سنگ به بند می اندازد، محض خاطر وی به گدایی می رود. این تصویر، تصویر گرانمایه و بلند پایه جانبازی و وفا و اخلاصی است که هیچ داستانی، هیچ شعری فراتر از آن نرفته است. پهلوان جوان ایرانی به مرور زمان آزاد می شود. همسر گرانمایه و نامدارش، به اتفاق وی، رهسپار ایران می شود، پیروز می شود، پرستیده می شود، و در قلب ملت، در آغوش ملت، جای می گیرد^۱. «زن جام-هور Jām-Hōr - «جمهور» در شاهنامه - «راهنما، دوست، ناصح و مشاور و پشتیبان او است^۲». یکی دیگر از زنان شاهنامه درباره شوهرش چنین می گوید: «نمی خواهم از کاوس جدا شوم. اگر قرار این باشد که زنجیر بر دست و پای داشته باشد، بگذار تا سر بیگانه من بریده شود!» با این همه، این سخنان شایسته تحسین باعث آن شد که به زندان انداخته شود و چون به زندان افتاد مهرآمیزترین پرستاریها را در حق شوهرش به جای آورد و «رایزن» او شد، ناصح مشفق او شد^۳.

متون پهلوی، در جاهای گوناگون، توصیه‌هایی به زن و شوهر، و انواع و اقسام تحریضهایی برای ما نگه داشته است که موضوع همه‌شان اخلاق زناشویی و رفتار خوب در زندگی زناشویی است. مینوی خرد چنین می گوید: «بدترین زن، زنی است که در

۱. نامه تنسر، صفحه ۲۱۷. ۲. پیمانگ-ی-کنگ خوتای، ۵. ۳. صدر، ۶۹.

۴. کش به معنی بغل است و مراد از «دست به کش»، دست به سینه است. ۵. پیمانگ-ی-کنگ خوتای،

۶. منان، باریها، صفحه ۱۵۰.

۱. میشله، تورات انسانیّت، صفحه ۱۲۲. ۲. شاهنامه ۶، صفحه ۳۲۰. و شاهنامه چاپ مسکو، جلد هشتم، صفحه ۲۱۷ و ۲۱۸. ۳. باز هم شاهنامه، ۲، صفحه ۱۰.

جریان زندگیمان با او شادمانی محال و ممتنع می شود.^۱ «زن می بایست خوشخو و «مایه دلداری» راستین مرد باشد. مینوی خرد، باز هم چنین می گوید: «زن پرهیزکاری که رفتاری نیکو داشته باشد، مایه فزونی خوشبختی زناشویی می شود.»^۲ و مرادش از این سخن وفا و فرزاندگی است که باید در وجود زن دلخواه گرد آمده باشد.

مرد نیز تکالیفی به گردن دارد. می بایست زنش را دوست بدارد، گرامی و ارجمند بدارد و نیکوترین احساسهایی را که می توان در حق همسر داشت، در حق وی داشته باشد. در حماسه فردوسی، مهربان *Mihrāb* با سی-دخت (سیندخت) *Sē-Du x̄t*، «همسر سرشار از هوش و فراست خود، رفتاری سرشار از اکرام و التفات دارد»^۳. در قبالة نکاحی که یادگار دوره یزدگرد سوم است، شوهر عهد می بندد که در حق زنش تا روزی که هر دو زنده اند^۴، به احترام و تکریم تمام «اگرامیگ [gramik] رفتار کند. مرد می بایست نگهدار و پشتیبان و غمخوار زنش باشد، می بایست به زنش پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک بیاموزد و درس اخلاق و مذهب راستین به او بدهد. مرد، در پیشگاه خدا، مسؤول زن بود.

اردا-ویراز قدیس *Artak-Virāz* که به دیدار «بهشت» و «دوزخ» رفت، در آن عرصه شاهد یکی از آن مرافعه های دردناک زناشویی شد. زنی گنهکار، به هنگامی که در دوزخ انداخته می شد، بانگ اعتراض برآورد: «چرا روح من نباید با روح شوهرم به بهشت برود؟» شوهر بر او خرده گرفت: «ای زن! گناه به گردن خودت است، زیرا که در روی زمین فرائض مذهبی خویش را به جای نیاوردی.» زن گنهکار در جواب گفت: «چه گفتمی! مگر گناه به گردن تو نیست؟ تو هرگز نخواستی مرا در زمینه این فرائض روشن کنی!» و حق به جانب زن بود. به دست عذاب جهنم که سزایش بود، سپرده نشد، و یگانه کاری که صورت گرفت، این بود که به عوض «سپرده شدن به عذاب جهنم»، به منزلی تاریک، در میان ظلمت، برده شد. و در مقابل، شوهر که مردی پرهیزکار بود،

با همه پرهیزکاریش، هرگز نتوانست، چنانکه درخور آن بود، به دنیای نیکبختان برود.^۱ بدین سان، زن و شوهر می بایست یکدل و یک روی باشند و با وصلت و وحدتی حقیقه قرین اخلاق زندگی کنند. زنی که مادر چندین فرزند بی باک و دانشمند بود، عزت و آبرویی دیگر داشت و در همه جا بزرگ و گرامی داشته می شد.^۲ شوهرش از کردارهای نیک وی بهره می برد. زن و شوهر می بایست پارسا باشند تا از نعمت «باروری» برخوردار شوند.^۳ فرشتگان بلای «نازایی» را بر سر زن و شوهر بی دین و ناسازگار و گرفتار نفاق، فرو می ریختند.^۴ «هما» به زنان پارسا بچه های زیبا و نوه ها و نبیره ها ارزانی خواهد داشت.^۵

اما به نظر ایرانیان، ازدواج هدف و غایتی گرانمایه تر از «تولید مثل» مطلق داشت. آنچه منظور ایرانیان بود، کمال معنوی و روحانی انسانها بود، همچنانکه آیین زردشت فرموده است. به عقیده ایرانیان، این کمال پارسایانه، به روز رستاخیز که اهورمزدا بر اهریمن پیروز شود و روح انسان به منتهی درجه پاکیش برسد، تحقق می پذیرد. ازدواج ایرانیان، به رغم برخی عیبها و نقیصه هایی که بیش و کم با اصول مزدایی که در آن پیدا کرده ایم، مطابقت دارد، پیوندی آزاد و محکم و جاودانی و مقدس می نماید، وصلت دو موجودی می نماید که برای دریافتن زبان یکدیگر، یاری دادن یکدیگر، دوست داشتن یکدیگر، و خوشبخت کردن یکدیگر ساخته شده اند و برای آن آفریده شده اند که، جدایی ناپذیر و جاودانه، دل به هم ببندند. زندگی زناشویی، به نظرشان بسی برتر از وصلت دو موجود بود، وصلت دو روحی بود که از این پس بارشته سرنوشتی مشترک به هم پیوسته اند. ایرانیان، ازدواج را بلندپایه ترین و گرانمایه ترین زیباترین شکل دلبستگی انسان می دانستند.

۱. ارتک ویراز نامک *Artak-Viraz-Nāmak* (ارداویرافنامه)، ۶۸. ۲. ویسرد، ۱-۵. ۳. یشت، ۸-۱۵.

۴. یشت، ۱۱-۳. ۵. یسنا، ۹-۲۲.

۱. مینوی خرد ۳۳-۱۴. ۲. ایضا، ۱۴-۱۲. ۳. شاهنامه، ۲۵۲-۶۸. ۴. پیمانگ-ی-کنگ خوتای، ۶.

فصل دوم

مسأله زناشویهای همخون

ازدواج در اندرون تیره، یکی از آن پدیده‌های اجتماعی است که از روزگار دیرین در میان عده بسیاری از ملل و اقوامی که ملل و اقوام اولیه خوانده می‌شوند دیده شده است. اما «ازدواج درون تیره‌ای» محدود که از چارچوب خانواده فراتر نمی‌رود، یکی از آن صور و اشکال ازدواج است که ملل متمدن عصر ما قرن‌هاست مردود و محکوم دانسته‌اند. ازدواج در میان خویشاوندان نزدیک که باید به همان نام خود، یعنی زنا با محارم، بخوانیم، امروز امری شنیع و کریه شمرده می‌شود. با این همه، اغلب، علت چنین قضیه‌ای روشن نیست. عللی که یهود و نصاری می‌گویند طاقت هیچ بحث علمی ندارد: به زعم این دو طائفه، زیست‌شناسی هنوز هیچ گونه دلیلی فراهم نیاورده است که اعتبار ازدواج همخون را از میان ببرد و مضرّت آن را نشان بدهد. اما، از زمان دورکم، منع و تحریم «زنا با محارم» قضیه‌ای شمرده شده است که دقیقاً منشأ اجتماعی دارد. وانگهی، چنین امری بسیار دیر توانست در میان مردم تعمیم یابد، زیرا که پیش از گروّش همه نژاد سفید به مذاهب و ادیانی چون مسیحیت و اسلام، و مذاهب دیگری که زاده مذهب یهود هستند، ازدواج خویشاوندان نزدیک با هم در میان بسیاری از ملل و اقوام آریایی رونق داشته است. جی. آرتور تامسن J. Arthur Thomson چنین می‌نگارد: «تا آنجا که در حال حاضر اطلاع داریم، هیچ چیز ثابت نمی‌کند که زناشویهای همخون خطرناک و بد باشد. تعصباتی که در قبال «زنا با محارم» در میان هست، منشأ اجتماعی دارد، زیرا که از لحاظ زیست‌شناسی، در میان زنا با محارم و

بقیه چیزها هیچ گونه تفاوتی نیست.^۱»

درباره منشأ زناشوییهای همخون در فلات ایران، در حال حاضر، دو نظر متضاد هست و از هر دو نظر دفاعی بسیار شایسته و زبردستانه صورت گرفته است. نظر اول که نظر جی. هوپ مولتن J. Hope Moulton باشد، این رسم و عادت را به بومیان سرزمین ماد - مدی Médie یعنی «مغان» - Mages - نسبت می دهد. وصلتهای همخون - مثل عرضه اجساد به دم حرص و ولع مرغان شکاری، یا اعتقاد به ستارگان، شاید میراث مردمی پیش از ایرانیان باشد که، پیش از مهاجرت آریاها، فلات ایران در دست آنان و عیلامیها بود.^۲ (در شوش قدیم گوشت مردگان پیش از دفن از استخوانهایشان جدا می شد^۳. کافرهای سیاهپوش که هرگز مزدایی نبوده اند، اجساد مردگان را در کوه و بیابان می نهادند.^۴ هنوز هم که هنوز است زردشتیان برای از سر واکردن مردگان کار جزی این صورت نمی دهند.)

در واقع، عقیده مولتن، عقیده ای است که جز یکی از جنبه های قضیه را در نظر نمی گیرد و اندکی در ساده انگاشتن قضیه به راه مبالغه می رود: هر چیزی را که در میان رسوم و آداب ایران قدیم کم و بیش عجیب و حتی غیرعادی است، دارای منشأ و منبعی می پندارد که روی هم رفته بر ما تاریک است و چندان خبری از آن نداریم. بدینگونه، دوگانگی «نیک» و «بدی»، «نور» و «ظلمت» را که سخنها درباره اش گفته اند و به نظر ما از خصائص ادیان و مذاهب ایرانیان، از قبیل آیین مزدا و آیین مهرپرستی mithraïsme و آیین مانی و آیینهای دیگر است، یادگار این بومیان می داند. وانگهی، این بومیان کیستند؟ مولتن اینان را همان قوم و قبیله مغان می پندارد، که یکی از قبیله های

بومی سرزمین مدی [ماد] بوده اند و به قراری که جهانگردان یونانی گفته اند، مردگان را «رها می کرده اند». شکل و منظره قیافه ها، از لحاظ تیره شناسی، مردمی را که پیش از ایرانیان، در این سرزمین می زیسته اند، گاهی به عیلامیها و گاهی به گروهی «شبه ارمنی»، خویشاوند مدیترانه ایهای کهن، نزدیک نشان می دهد. ما چیزی از این مقوله نمی دانیم و نه می توانیم باور بداریم که رسم زناشوییهای همخون منشأ بومی داشته است و نه می توانیم باور داشته باشیم که ایرانیان این رسم را از اسلاف خودشان اقتباس کرده اند.

اما برخی دیگر از «اریاب نظر» - مانند فایست Feist^۱ و شرادر Schrader^۲ قضیه را به نحوی دیگر شرح می دهند. به گمان ایشان، زنا با محارم شاید یکی از آن آداب و رسوم کهن هندواروپایی باشد که گروه نژادی «بالت و اسلاو» Balto-Slaves - ایرلندیها و ایرانیان زنده و پابرجا نگهش داشته اند. اما رسم وصلتهای همخون که جنبه زنا با محارم دارد، گذشته از لیتوانیاییها و ایرلندیها و پروسیها^۳، در میان ملل و اقوام باستانی هم دیده می شود. یونانیان ازدواج عمورا با دختر برادرش، ازدواج عمه را با پسر برادرش و ناخواهری را با ناباردرش جاز می دانسته اند^۴، در صورتی که مقدونیه - که خشونت و سرسختی شان بیشتر از همه اقوام جزائر یونان بود، بر وصلت خواهر و برادر صحه می گذاشتند. اساطیر هندواروپایی، از این گونه وصلتها، نمونه ها و مثالهایی بسیار فراهم می آورد. گذشته از خدای خدایان (ژوپیتر Jupiter) و خدای جنگ (مارس Mars) که ادب باستان داستان پیوندهای آمیخته به زنا با هر دوشان را به حد شیاع بر ایمان باز گفته است، از روی متون ودایی می دانیم که یامی Yami زیبا در آتش عشق برادرش یاما Yama می سوخت^۵، در صورتی که «کتب مقدسه» ایران، به تفصیل، از

۱. دائرة المعارف مذاهب و اخلاق، مقاله همخونی. به علاوه، مراجعه فرمایید به:

الف - روانکاو فریود و مخصوصاً پدیده ای که عقده اردیپ خوانده است.

ب - ا. دورکم، تحریم زنا با محارم و منشأ آن در سالنامه جامعه شناسی (۱۸۹۶-۱۸۹۷)، جلد اول، صفحه ۳۸.

۲. دائرة المعارف مذاهب و اخلاق، مقاله «مغان». ۳. دکتر کنتنو Contenau، تمدن ایران در هزاره چهارم (که در سال ۱۹۳۶ به اهتمام انجمن مطالعات ایرانی - پاریس - انتشار یافته است صفحه ۱۹. ۴. منان،

پاریس، صفحه ۵۷.

۱. فرهنگ... هند و اروپایی - برلین ۱۹۱۳ - صفحه ۴۷۸ و صفحه های پس از آن. ۲. شرادر

[Sprachvergleichen und Urgeschichte] (مقایسه های زبان و تاریخ ابتدائی). جلد دوم، ینا Iena - ۱۹۰۷ - صفحه ۱۲۹. ۳. ایضاً، Reallexikon der indogermanischen.

Alterumskunde (فرهنگ واقعی باستانی هند و اروپایی)، استراسبورگ - ۱۹۰۱ - صفحه ۹۰۹. ۴. سنجانا

Sunjana به نقل از اسکولیاست Scholiaste در کتاب «نزدیکترین خویشاوند...» صفحه ۱۱. ۵. ریگودا

Rigveda، ۱۰، صفحه ۱۰.

وصلت یمه Ymāh با برادرش یمه Yma سخن می گوید: این جفت عجیب و غریب صاحب يك پسر و يك دختر شد^۱. به موجب این فرض، ایرانیان، پیش از استقرار و توطن در فلاتی که به نامشان خوانده شد، طبق رسوم و آداب نژادیشان به زناشویهای همخون مبادرت داشته اند.

انسان در قبول هر يك از این دو نظر گرفتار تردید می شود. هر دو نظر قرین حقیقت و باورکردنی است و چنین می توان پنداشت که در هر دو نظر مقداری حقیقت نهفته است، زیرا که وصلت‌های همخون ضروراً، پدیده‌ای نیست که ویژه نژادی خاص یا محیطی خاص باشد. زناشویهای همخون نیز - مثل «زناشوی با افراد عشیره» و «زناشوی با افراد بیرون از عشیره» که مردم شناسی امروز، صرف نظر از نژادها و منطقه‌ها، بر سبیل تصادف، در میان اقوام و قبائل اولیه بخشهای گوناگون امریکا و آفریقا و استرالیا، و در میان مللی به رنگهای گوناگون بازمی یابد - در آن واحد، در میان ملل عدیده‌ای که از نژادهای گوناگون هستند معمول و رایج بوده است، بی آنکه ملتی، در این میان، این رسم را از ملتی دیگر برگرفته باشد. استدلالها و استنتاجهای فایست و شرادر بیرون از اندازه رنگ و بوی قیاس دارد و پیچیدگی پدیده‌های عالم بشری را نادیده می گیرد: این امر که گروهی از ملل و اقوام، در زمانی معلوم و معین، به زبان مشترك سخن گفته‌اند، نه دلیل وحدت نژادی این ملل و اقوام می شود و نه دلیل وحدت همه مناسک و نظامهای این ملل و اقوام می تواند باشد. اگر فرانسه دارای عرف و عادت سویس فرانسه زبان و والونی Wallonic است، یا انگلستان دارای عرف و عادت امریکا است، تنها به حکم این قضیه نیست که مردم فرانسه و سویس فرانسه زبان و والونی به زبان فرانسه و مردم انگلستان و امریکا به زبان انگلیسی حرف می زنند. تا آنجا که بتوانیم در عرصه تاریخ گذشته واپس برویم، به گروههای زبانی، وابسته به زبانهای هندواروپایی، برمی خوریم که برخی با زناشوی درون عشیره‌ای سازگارند و برخی دیگر زناشوی با افراد بیرون از عشیره را ترجیح می دهند، بی آنکه در بند منشأ زبان و لهجه

خودشان باشند. اگرچه ازدواج در میان عموزاده‌ها و دایی‌زاده‌ها و عمه‌زاده‌ها و خاله‌زاده‌ها هنوز هم در میان ایرانیان فراوان است، اوستهای قفقاز (Ossètes) خاله‌هایشان را به زنی می گیرند و کافر‌ها همه زنان وابسته به عشیره مادری و عشیره پدری را حرام می دانند و با این همه، از لحاظ زبان، همه‌شان به اجتماع هندواروپایی تعلق دارند. «زناشوی در اندرون عشیره» پدیده‌ای انسانی است و کاری مربوط به گروه زبانی یا نژادی نیست. امری است که منشأ آن با منشأ انسان به هم درمی آمیزد و در نتیجه، در شب زمان گم می شود. و ما هم، از شناخت منشأ آن چشم می پوشیم. زناشوی همخون را در میان ایرانیان پیشین معمول و رایج می بینیم: این پدیده، پدیده‌ای اجتماعی است که علاقه ما را برمی انگیزد، و چندان مهم نیست که در دوره پیش از تاریخ، منشأ بومی یا منشأ بیگانه داشته است.^۱

بحث درباره وجود این گونه ازدواجها در میان ایرانیان پیشین، در قرن نوزدهم نیز هنوز جریان داشت. گروهی، به این فرض که چنین وصلت‌هایی در میان بوده است، مزداییان عصر جدید را که به قرار معلوم، از قرن ششم میلادی، خبری از هیچیک این چیزها ندارند، به باد سرزنش می گرفتند، باران ملامت بر سرشان فرو می ریختند، تهمت شناختها بر ایشان می زدند. زردشتیان که هیچیک از رسوم و آداب قرن ششم را به یاد نداشتند، این تهمتها را افتراء محض می شمردند و بی روی و ریا چنین می پنداشتند. حقیقت این است که در آن زمان، مرحله، مرحله روشهای پرخاشجویانه و رفتارهای زودباورانه‌ای بود که هنوز اخلاق مسیحیت را در صف مقابل هرزگی و آسفتگی «بت پرستان» قرار می داد. از هر دو سوی مجادله‌ای بس ناگوار و بس دردناک به راه افتاد تا سرانجام دانسته شود که ایرانیان دوره ساسانیان با زناشویهای همخون سازگار بوده‌اند یا سازگار نبوده‌اند. در جستجوی دلیل و برهان، سخت به بررسی آثار نویسندگان دوره باستان پرداختند، مطالب آموزنده‌ای را که در نوشته‌های این نویسندگان

۱. رابرتسن، کافر‌ها، فصل بیست و نهم. - درباره اوستها Ossètes مراجعه فرمایید به مقاله ریورز W. H. R. Rivers در دائرةالمعارف مذاهب و اخلاق، صفحه ۴۲۶.

پیدا می‌شد، نقل کردند، بسیار قلم زدند و کاغذ فراوان سیاه کردند، چندان که امروز نوشته‌هایی زیبا و پرمایه، و در حقیقت آموزنده در دست داریم. در میان شهودی که به ادعا و اتهام برمی‌خیزند، نویسندگان یونانی، چنانکه باید، در رأس همه شهود دیگر جای دارند. سپس، نوبت به نویسندگان لاتینی و مسیحیون و ایرانیانی می‌رسد که به دین اسلام درآمده‌اند. و اهم این نویسندگان انتیستین Antisthène و آگاتیاس Agathias و کلمان اسکندرانی Clément و کاتول Catulle و کته‌زیاس Ctésias و دیوژن لائرس Diogène Laërce و اوزب Eusèbe و هرودوت Hérodote و مینسیوس فلیکس Mincius Félix و فیلوستات Philostates و کنت کورسه Quinte-Curce (کوینتوس کورشیوس روفوس) و پلوتارک Plutarque - کزانتوس لیدوس Xanthus Lydus و سوتیون Sotion (به گفته کلمان اسکندرانی) و - لوکن Lucain - و خلاصه، سن-ژروم Saint-Jérôme هستند. شهادتهای آنان اغلب ضد و نقیض است. کته‌زیاس که، به نام طیب، در دربار هخامنشی زیسته است، با این همه درخور اعتماد و وثوق است. دقت و ایجاز پتولمه Ptolémée - بطلمیوس - از همه کمتر است، زیرا که از زناشویهای همخون در سرزمین پارتها، سرزمین ژدروزی Gédrosie [مکران] - پارس - سرزمین ماد، و سرزمین اری Arie (هرات کنونی) و در بیرون از ایران، در هند و آشور و بابل و بین‌النهرین و جاهای دیگر سخن می‌گوید. ارسطو، که در هوش و فراست و واقع‌بینی سرآمد همه نویسندگان دوره باستان است و مردی است که با احوال ایرانیان آشنایی دارد و از زردشت بر ایمان سخن گفته است، از این ازدواجها خبری ندارد. برخی از نویسندگان مثالهایی از دربارهای شاهی برای ما آورده‌اند: به قول اینان، کامبیز خواهر خویش را به زنی گرفته بوده است و ساتراپ* تریتوکم «Terituchmes» با خواهرش رکسان Roxane - داریوش با خواهرش پریستیس Parysatis - اردشیر با دخترش - ساتراپ سیزی‌میت Sysimithres (ساتراپ

* در اصل ساتره پاون šaθra Pāvan و به معنی «شهربان» بوده است. اصطلاح «شهربانی» بر مبنای این کلمه

ساخته شده است

باکتریان) با مادرش عقد زناشویی بسته بوده است. برخی از این نویسندگان، بیشتر از هر کس دیگر به مغان تهمت می‌زنند: کزانتوس لیدوس که نامش در نوشته‌های کلمان اسکندرانی آمده است، سوتیون Sotion که در نوشته‌های دیوژن لائرس از وی نقل قول شده است - و استرابون از این گروه هستند و بویژه، کاتول نیز از این گروه است که آشکارا در این زمینه چنین می‌گوید:

magus ex matre et gnato gignatur oportet (مغ را باید مادر و «برادر مادر» به بار آورند.)

شدت اتهام، در عهد ساسانی، بسی از این کمتر است، زیرا که، بندرت، مثالهایی از این دوره آورده شده است. اما فرقه‌هایی که تأمل و تبصری کمتر و تعصبی بیشتر از نویسندگان دوره باستان دارند، به عوض آنکه مدارک و ادله‌ای عرضه بدارند و مثالهایی برای مایبیاورند، به همین خرسند می‌شوند که فریادهای دهشت‌زدل برآورند و حجتها و برهانهایی سست و ناستوار و شهادتهایی بسیار آمیخته به ابهام به میان بیاورند. در آثار این نویسندگان، درباره سرتاسر دوره ساسانیان که بیشتر از چهار قرن (از قرن سوم تا قرن هفتم) گسترش داشته است بجز دو سه مثال چیزی نمی‌توانیم بیابیم و یکی از مثالها که در این میان می‌توان یافت، داستان روحی مضطرب، عنصری از دین برگشته است که دین و مذهب نیاکانش را رها کرد و به دین مسیح روی آورد و چون به این کردار خویش چندان قانع نبود، پای فراتر نهاد و خواست که از لذت و فیض شهادت برخوردار شود. این مهران گشنسپ Mihrān-Gušnāsp که روحی آتشین و مضطرب داشت، به قرار معلوم، برای آنکه چیزی از تعالیم و دستورهای آسمانی را به دست اهمال و مسامحه نسپرده باشد، خواهرش هزارووی Hazārovai^۱ را به زنی گرفت. در جریان چهار قرن تاریخ، در خاندان شاهی، کمتر نمونه‌ای از این زناشویهای همخون دیده می‌شود و تازه، باید داستان زناشویی کواد اول را هم در این میان به حساب آورد، همان کسی که به گناه کفروز ندقه از تخت به زیر آورده شد. بیست و هفت پادشاه

۱. هوفمان (G. Hoffmann) - برگزیده‌هایی از کتاب سریانی اعمال شهدای ایران - Auszüge aus Syrisch Atken persischer Märtyrer, لایبزیگ ۱۸۸۰، صفحه ۹۵.

و ملکه‌ای که زاده دودمان ساسان هستند، در زمینه وصلت با خویشاوندان نزدیک، بیشتر از دو سه نمونه برای ما فراهم نمی‌آورند... و ناگفته نماند که در میان نشان، اشخاصی پرهیزکار و پارسا و مزداییانی راست و درست، مانند اردشیر، پیروز Péroz، و هرام پنجم، خسرو اول و خسرو دوم و دیگران بوده‌اند. در میان بزرگ‌زادگان، رفتار و هرام زوبین Vahrām Zubēn (و هرام چوبینه)، یکی از پهلوانان مردم‌پسند شاهنامه را باید به خاطر سپرد. و هرام خواهرش گردیه Gurdīya دلیر را^۱ به زنی گرفته بود، به این امید که برای دست یافتن به تخت و تاج ایران از پشتیبانی «دستوران» بهره‌مند شود.

به هر حال، شماره آنان که تهمت زده‌اند، از شماره نمونه‌ها و مثالها بیشتر است. بزرگترین شهودی که از میان مسیحیون، به تهمت زنی برخاسته‌اند، فوستوس ارمنی Faustus و از نیک^۲ Ezniک ارمنی هستند که چندان خبر و اطلاعی به ما نمی‌دهند. ایرانیانی که از دین باستانی خودشان برگشته‌اند، در دوره‌ای که سالهای سال از نابود شدن کشور شاهنشاهی و ملی‌شان گذشته است و بیش و کم همه چیز مذهب پیشینشان را فراموش کرده‌اند، بیشترین جماعتی هستند که آبروی نیاکانشان را می‌برند و تهمتها به ایشان می‌زنند. در حقیقت، بیشتر از آنکه مزداییان راستین را به باد سرزنش بگیرند، فرقه‌هایی (چون مانویان و مزدکیان و خرّم‌دینان و پیروان مازیار و دیگران) را به گناه زناشوییهای آمیخته به زناه به باد ملامت می‌گیرند. بگذارید تا سه چهار تن را از میانشان نام ببریم.

ابن الندیم الوراق، در جایی که از خرّم‌دینان، پیروان بابک، سخن می‌گوید، روایت می‌کند که اینان با نزدیکترین خویشاوندان خودشان معاشرت و مخالطت دارند و نزدیکترین رابطه‌ها را در میان همخونها و زنان همخون حرام نمی‌دانند (ولهم مشاركة فی الحرم والاهل ولا یمتنع الواحد منهم من حرمة الآخر ولا یمنعه لا باحتهم المحرمات

۱. نولدکه Noldke در کتاب ایرانیان و اعراب در عصر ساسانی Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden، صفحه‌های ۱۶۳-۴ (به نقل از طبری). ۲. هوشمان - درباره ازدواج ایرانی با محارم - Uber die Persische Verwandtenheirat در مجله انجمن شرق‌شناسی آلمان ۷، ۴۲، لایپزیک، ۱۸۸۹، صفحه ۳۰۸.

۱. فهرست، صفحه ۲۴۸. ۲. فلوگل Flügel - بابک، اصل و نسب و آغاز کارش Bābak, seine Abstammung und erstes Auftreten، در مجله شرق‌شناسی آلمان - لایپزیک ۲۳ - ۱۸۶۹. ۳. خیزرین کاوس معروف به افشین.

مرعشی می گوید، این اعترافها که در آن زمان هیاهوی بسیار برانگیخت، تشویشی در دربار بغداد به بار آورد، باعث رعب و وحشت خلیفه المعتصم و دو پسرش الوثیق و المتوکل شد و جان بسیاری از ایرانیان، و از جمله افشین بدبخت را که با آن همه بیرگی و نامردی به دشمن فروخته شده بود، به باد داد^۱. خلاصه، بیرونی معروف، هم‌آواز و همداستان با شهرستانی، دربارهٔ به آفرید رافضی می گوید که پیروان خویش را برمی‌انگیخت که ازدواج با خواهر و مادر و دختر یا خواهرزاده و برادرزادهٔ خویش را بر ازدواج با هر کسی دیگر مقدم بدانند^{۲-۳}. اشتراک زنان، به اتفاق اشتراک همهٔ داراییها اساس آیین مزدک شد. اما چنانکه می‌دانیم، مانویان که زندگی خانوادگی را به باد سرزنش می‌گرفتند، از همان دورهٔ امپراتوری بیزانس گرفتار تهمت زنا با محارم شدند. شخص سنت‌اوگوستن نیز در مذمت و ملامت اینان، به گناه چنین کاری کوتاهی نکرده است. مانویان که در قرن سیزدهم، به نام کاتارها Cathares در ایتالیا و فرانسه پدید آمدند، دوباره به اتهام این شناختها گرفتار سرزنش شدند. یکی از پیشنمازان مجامله دوست آلمان، معروف به هیان بن بیان پاساو Passau، تفصیل ذیل را که شارل مولینی^۴ باور نمی‌دارد، دربارهٔ ایشان به روی کاغذ آورده است: «اهل رفض می‌گویند که جماع طبیعی با مادر خویش یا خواهر خویش یا نامادری خویش جماعی حلال است، به شرط آنکه طبق آیین فرقهٔ مربوطه صورت گرفته باشد: پس اگر یکی از ایشان بخواهد مادرش را به تصرف دریاورد باید هیجده دینار به او بدهد، برای آنکه مادرش به او شیر داده است. بدین گونه، ناموس طبیعی از میان می‌رود و به او اجازه می‌دهد که مادرش را به تصرف بیاورد برای آنکه تصور می‌رود که دیگر چیزی وی را به مادرش پیوند نمی‌دهد، و ذمهٔ او پاک از قید هر گونه احترام طبیعی در قبال مادرش آزاد است، به مانند کیسه‌ای تهی که چون از گندم تهی شد، پاک آزاد می‌شود. و کسی که خواسته باشد با خواهر خود به جماع (زنا) برخیزد باید شش دینار به او بدهد و کسی که خواسته

۱. مرعشی، صفحه ۱۶۵. ۲. بیرونی، ... آثارالباقیه، صفحه ۱۹۴. ۳. شهرستانی، ملل و نحل Religionspartheien] - ۷ تا ۲۸۴ و ۴۰۱ - ۴. Charles Molinier

باشد با نامادریش نزدیک شود باید نه دینار به او بدهد و بدین گونه اهل رفض می‌گویند که زنا با محارم کاری مجاز است و کمترین گناهی ندارد.* « این متن که بسیار روشن است، برای شارل مولینی^۱ که آن را اقتراء محض می‌داند، تشویش و اضطرابی به بار می‌آورد. بی‌گمان، درصدد اعادهٔ شرف کاتارها برآمدن، فکری جوانمردانه است. اما اندیشه‌های تازهٔ ما را نباید به پیشینیان و آیینها و مرامهایشان اسناد داد: نیکوتر این است که بکوشیم تا حقیقت تاریخی را روشن کنیم و درونی‌ترین و ژرفترین اعتقادهایمان را پنهان نداریم. به نظر مانویان، جماع، طبق نصّ و معنی و روح متون، عملی حیوانی است، گناهی است که پاکان باید از آن خودداری و احتراز داشته باشند. عنصر هواخواه، بدین گونه، با اقدام خویش به ازدواج، گناه می‌کند، گناهی که گناه نفس است، خواه ازدواج او، با مفهوم ازدواج در میان یهود و نصاری، مفهوم و عقیده‌ای که امروز همهٔ نژاد سفید پذیرفته است، مطابق باشد، خواه مطابق با این مفهوم نباشد، و زنش زنی بیگانه یا خویشاوندی نزدیک باشد، باز هم باید کفارهٔ این گناه، چنانکه شاید و باید، پرداخته شود و باز هم گنهکار باید در مقام توبه و استغفار برآید.^۱ ازدواج، خواه همخون باشد و خواه همخون نباشد، به نظر کاتارها، گناه است. و این امر، درست نتیجهٔ واپسین جملهٔ کشیش آلمانی است که بی‌گمان، آن را، از خود درنیاورده است. مانویان، پیش از آمرزش، زنا با محارم را، مثل هر وصلتی دیگر، مباح و حلال می‌دانستند اما هرگز در مقام توصیهٔ آن بر نمی‌آمدند و پیروانشان را پیوسته از این کار برحذر می‌داشتند. اگرچه بد نهادانی از این آزادی زودگذر، از این جواز موقت، سوءاستفاده کرده‌اند، گناه به گردن آیین مانوی که از هر گناه نفس، هر چه باشد، دهشت دارد، نمی‌تواند بود.^۲

این تهمتها تنها به فرقه‌ها ربط دارد، اما تهمتهایی هم هست که بر مزداییان زده شده است. مسعودی ازدواجهایی را خاطر نشان می‌کند که در میان پدر و دختر صورت گرفته

* در اصل کتاب به زبان لاتینی آمده است. ۱. دربارهٔ مانویان بلغار (بوگومیلها Bogomils) مراجعه فرمایید به سارنکوف - مطالعاتی دربارهٔ آیین مانی - (نیویورک ۱۹۲۷) صفحه ۵۹. مؤلف چنین می‌گوید: «تنها برگزیدگان مرتکب زنا نمی‌شوند.» ۲. شارل مولینی Charles Molinier « کلیسا و جامعهٔ کاتار» در مجلهٔ تاریخ ۹۴-۹۵، صفحه ۳.

است اما باید دانست که این ازدواجها در عهد ساسانی انجام نپذیرفته است، که در دنیای افسانه، و بویژه در اساطیر ایران رخ داده است.^۱ ا. ا. م. بلعمی وزیر دوره سامانیان اتهامی بسیار مبهم به زردشتیان می‌زند، آنجا که از مزدک سخن به میان می‌آورد و می‌گوید که «وی مذهبی تازه نیاورد، و آنچه به نام مذهب آورد آیین مزدا و آیینی بود که معاشرت و مزاجت با مادر و خواهر خویش را مباح می‌دانست.»^۲ طبری مثالهایی از اساطیر و تاریخ افسانه‌ای برمی‌گیرد.

آنچه نویسندگان بیگانه و «بیرون از آیین مزدا» به ما گفته‌اند، کم و بیش همین است. و اگر ما، برای فهم و درک گفته‌های این گروه، منابع و مراجع پاک زردشتی در دست نمی‌داشتیم، هر آینه شهادتهای آنان رغبت و علاقه‌ای در دل ما، نمی‌توانست برانگیزد.

دکتر وست، یکی از نخستین کسانی بود که به چنین فکری افتاد و راجع به مسأله، کتابی بسیار در خور توجه نوشت و این کتاب را به اتفاق ترجمه دو سه کتاب پهلوی در مجموعه «کتب مقدسه شرق» The Sacred Books of the East انتشار داد.^۳

مزداییان که چندین قرن بود که این چیزها را پاک به دست فراموشی سپرده بودند و به پاکی رسوم و اخلاق و به آبروی معنوی اجتماع خودشان به منتهی درجه اهمیت می‌دهند، از کتابهایی که دانشمند انگلیسی انتشار داده بود، دلخور و خشمگین شدند، زیرا که، «ازدواج با همخون» خوددوده-خویت و دئه $\chi^{\epsilon}\delta\nu\alpha\gamma\text{-}d\acute{a}s$ - به نظر زردشتیان امروز ما، همان ازدواج دخترعم و پسرعم و دخترخاله و پسرخاله و دخترعمه و پسرعمه است، نه ازدواجی که در میان خویشاوندان نزدیک صورت بگیرد. بررسی انتقادی تورات، دو سه قرن پیش، کاتولیکها را به خشم می‌آورد، و ممکن نبود که مزداییان در برابر بررسی کتب مقدسه ایران در قرن نوزدهم خونسرد و بی‌اعتناء بمانند.

۱. مروج الذهب، ۲، صفحه ۱۴۵. ۲. ارتور کریستنسن در سلطنت کواد اول، صفحه ۷۲، به نقل از بلعمی.
۳. معنی خوددوده-خویت دئه (ازدواج با همخون) Khvčtāk-dās جلد هجدهم مجموعه متون پهلوی-بخش دوم.

پس، یکی از زردشتیان بمبئی، داراب دستور پشوتن سنجانا D. D. P. Sunjana، که دستوری بسیار فاضل است، چنین پنداشت که از راه انتشار کتابی در دفاع از مذهب خویش به هواداری راه حق و آرمان راست و درست برخیزد، و برای اعاده شرف همکیشان و نیاکانش کتابی مختصر - که کتاب مجادله بود - به نام «ازدواج با اقربا در ایران باستان» The Next-of-kin Marriages in old Irân نوشت. و در این کتاب (که در سال ۱۸۸۸ در لندن انتشار یافت) نتایجی را که دکتر وست به دست آورده بود، طرح کرد، و از نو به بررسی این نتایج پرداخت. سنجانا اگرچه توانست اعتبار پژوهشهایی را که بر مبنای علم صورت گرفته بود و ارزشی بی‌چون و چرا داشت، از میان ببرد، توفیق یافت که شاخ و برگ را از میان بردارد و موضوع را به قید چارچوب درست خود بیاورد و نظر مزدایی عصر جدید را به کرسی بنشانند، مؤلف این کتاب مختصر، پیش از هر چیز، در مقام ردّ دو سه شهادتی که جای شك و شبهه دارد، برمی‌آید و برای حصول به این منظور، از روی دقت و وسواس، به سوی منابع باستانی روی می‌آورد و از نو به کاوش و بررسی این منابع می‌پردازد. چنانکه سنجانا می‌گوید، اگر کامبوزیا خواهرش را به زنی گرفت، موضوع در مصر، و طبق رسم فراعنه، جریان یافته بود. و اگر کواد اول دخترش سامبیکه Sambyke را به زنی گرفت، برای این بود که آیین مزدک را پذیرفته بود و دین و مذهب نیاکانش را رها کرده بود. سپس، سنجانا با ما چنین می‌گوید: مگر مثالهای جداگانه‌ای که از همه کتب دوره باستان برگرفته شده است، به راستی این اجازه را به ما می‌دهد که در صدد تعمیم و اطلاق قضیه برآییم؟ نمونه‌هایی از ازدواج در میان خویشان نزدیک در میان ملل دیگر کم نیست (صفحه‌های ۲-۱۱). ازدواج با همخون در روم و یونان و حتی - چیزی که عجب و غرابتی بس بیشتر دارد - در میان عبرانیون هم وجود داشته است. مگر خود «عهد عتیق» از ناحوم Nahom و عمرام Amram و لوط Lot و دیگران سخن نمی‌گوید؟ مگر باید از این سخنان چنین نتیجه بگیریم که زناشوئیهای همخون، در میان ملل، رسمی رائج بوده است؟ اما سنجانا سرانجام در وظیفه خود که اعاده شرف بود، شکست خورد، زیرا که دانشمند آلمانی هوبشمان، پشت سر هم، جوابی بسیار خشن به او داد که چند صفحه‌ای از مجله «انجمن

خاورشناسی آلمان» را پر کرد. و جوابی که هوبشمان داده بود، به این مباحثه و مجادله پایان داد^۱.

در سایه کشف رمز و بررسی منابع ایرانی، امروز، حقیقت تاریخی به مقیاس درست خود روشن شده است. «وست» یکی از نخستین کسانی است که در متون پهلوی به بررسی مطالبی که درباره زناشویهای همخون ارتباط دارد، پرداختند. چنانکه «وست» در کتاب خویش موسوم به «معنی خویت و دته - زناشویی با افراد همخون» Meaning Of Khvêtûkdas می گوید، زردشتیان عصر ما وجود ازدواجهایی را با «خویشاوندان نزدیک» در میان نیاکان خویش نمی پذیرند. علت این امر آن است که اکنون چنین وصلت‌هایی در اجتماع ایشان حرام است. هر شهادتی را که از ناحیه نویسندگان یونان یا نویسندگان سرزمینهای دیگر سرچشمه گرفته باشد و به ازدواج ایرانیان پیشین با مادر و خواهران یا دختران خودشان ارتباط داشته باشد، چیزی جز «افترائی زاده جهل» نمی شمارند. زیرا که، به قول زردشتیان، این گونه وصلت‌ها، تنها کار فرقه‌هایی بود که اهل رفض بوده‌اند. وست از پی این سخنان چنین می گوید: «با این همه، کلمه «خویتوک دت» Khvatûk-das از لغت اوستایی - hvæt-vadāθa می آید که به معنی «تفویض خویشتن» یا «تفویض به دست خویش» است. ما این اصطلاح را در گاهان، کهنترین بخش کتاب مقدس نمی یابیم، اما تنها کلمه خویتو- hvætu را در آن پیدا می کنیم که به معنی «خویشتن» یا خویشاوند است (مراجعه فرمایید به فارسی امروز که خویش X^vcs به معنی خویشتن و خویشاوند است). کهنترین نشانه اصطلاح hvæt-vadāθa در یسنا XIII- ۲۸ دیده می شود. و این بند در آن باره چنین می گوید: «خودوده بزرگترین و نیکوترین و برترین چیزی است که هست و خواهد بود، چنین کاری اهورایی و زردشتی است.» وست، در دنباله حرفهایش چنین می گوید: در بندهای

دیگر «اوستای تازه» اصطلاح hvæt vadāθa - ازدواج با همخون - تنها به معنی عمل نیست که به معنی عامل، به معنی شخصی است که این کار را انجام می دهد. و خلاصه، جایی دیگر^۲، به ما می گوید که این کردار نیک، این ازدواج با همخون در میان مرد و زن، در میان خویتیودته hvæt vadā θa^v، و خویتیودتی hvæt vadā θi^v انجام می پذیرد. ترجمه پهلوی کلمه‌های hvæt vadā θa^v و hvæt vadā θi^v و اسم معنی X^wedōdadih را به دست می دهد. آنگاه تفسیر متن درباره این اصطلاح دو سه توضیح خوب به ما ارزانی می دارد^۳. اما جایی که موضوع بسیار زیبا شرح داده شده است، در ترجمه پهلوی یسنا (۴۴-۴۱) است که در دوره پادشاهی خسرو اول (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) صورت گرفته است. اینجا، برایمان شرح داده می شود اورمزد چگونه با سپندارمذ Spēndārma δ دختر خود، به «ازدواج همخون» خویت و دته دست زد و وهومن (بهمن) Vohuman را به بار آورد. سپس، به واپسین بخش ورشت مانسر- نسک (فرگرد ۱۹) Varaštmānsar-Nask (Farg. XIX) می رسیم که برایمان از زناشویی در میان برادر و خواهر حرف می زند و از تأثیر مذهبی خجسته‌ای که چون خودیت و دته «به میل متقابل... و به یک دل و به یک زبان انجام پذیرد» به بار می آورد، سخن می گوید. بکونسک (بغ نسک) Bakō-Nask (فرگرد ۱۴-۱۰) از وصلت پدر و دختر حرف می زند. ارداویرافنامه Artā-Vīrāz nāmak که به نیوشاپور - Nišāpor^۴ - مفسری که مشاور خسرو اول یا مردی همانم بوده است - اسناد داده می شود، و به احتمال در اواخر قرن ششم نوشته شده است، برایمان از عروج قدیس به آسمان، به مدت هفت روز، حرف می زند و قدیس در جریان این هفت روز در مرتبه دوم آسمان، در میان چیزهای دیگر، ارواح آن کسانی را می بیند که چون آیین «خویت و دته» را به جای آورده‌اند و به زبان دیگر زناشویی همخون کرده‌اند، از سعادت جاودانی برخوردار می شوند. و در اعماق

۱ - و یسرد - ۱۸۲ - گاتها ۸۴ و وستاسپ یشت ۱۷. ۲ - وندیداد ۸، ۲۵-۲۶. ۳ - یسنا پهلوی ۲۸۸ - وستاسپ یشت پهلوی ۱۷ - و وندیداد پهلوی ۸-۶۳.
۴ - پژوهشهایی که در متون پهلوی صورت گرفت، نشان می دهد که اسم این شخص را به سناهور و وهسناهور نوشته‌اند.

۱ - با این همه مراجعه فرمایید به اعتراضهای بهرمد نوشیروان یزدانی و دبیر افتخاری بررسی پنجایت Parsee Punchayat بمبئی در شماره چهارم مجله «مهر» (سال سوم، تهران، شهریور ۱۳۱۴) صفحه‌های ۴۰۲-۴۰۳.

دوزخ روح زنی را می بیند که خویت و دته را زیر پا گذاشته است و گرفتار بدترین شکنجه ها و عذابها شده است. این عبارتها، سراپا، در یکی از دستنویسها هست. و چنین می نماید که ویراز قدیس (Vīraz) قهرمان خویت و دته بوده است و هفت تن از خواهرانش را به زنی گرفته بوده است.^۱

خلاصه، کتاب سوم دینکرد، به بررسی این موضوع می پردازد و برای تشریح کلمه خویت و دته، لغتهای تازه ای چون خویشتن دهشن Xvēštan-dahišn (تولد و تناسل) و نزدپتونند nazdpatvand (نزدپیوند nazd paywand-وصلت، همخونها) به کار می برد. پدر و دختر، برادر و خواهر، در این کتاب نزدپتوندار nazdpatvandār یا همخونهایی خوانده می شوند که با هم پیوند دارند.^۲ مفسری که نامش نوسای برزمهر Nōsāīburzmitr است، وصلتهای همخون را دارای خوش فرجام ترین و خجسته ترین نتیجه ها می داند. و از جمله می گوید که زناشویهای همخون معاصی کبیره را خشتی و نابود می کند.^۳ روشنترین مبحث دینکرد مبحثی است که در خلال آن یکی از دستوران مزدایی با «جهود»ی به مباحثه می پردازد و چنین می گوید: «خویت و دته کمال تعاون متقابل در میان انسانها است. این وصلت، وصلت با خویشان، و بویژه خویشان بی فصل است. و پیوند متقابل در میان سه خویشاوندی - که عبارت از پدر و دختر، پسر و زنی که او را زاده است، و خلاصه، برادر و خواهرند - به نظر من مظهر منتهای کمال است»^۴.

وانگهی، این سه نوع زناشویی در خود اساطیر ایران هم توضیحا و مثالهایی دارد. یکی آنکه، اهورمزدا، خدای بزرگ، با دخترش اسپنتا ارمنیتی Spentā-Armaiti، الوهه زمین، عقد زناشویی بست و ثمره این وصلت گیو (ک) مرد (کیومرث) Gayo K-Mart، نخستین انسان، شد. (در اساطیر یونان نیز زئوس Zeus - خدای خدایان - دخترش ارا

Héra را که یونانیان به چشم «الوهه زناشویی» می نگرند، به زنی گرفت. دوّم آنکه گیو (ک) مرد با مادرش اسپنتا ارمنیتی، زمین، جفت شد و مشیا Mašyā، [مرد] و مشیائوی Mašyāōi، [زن] را به وجود آورد. سوّم آنکه، مشیا، مرد، با خواهرش مشیائوی، زن، عقد زناشویی بست و مایه تولّد انسانها شد (برادران و خواهران، فرزندان هر مشیا و مشیائوی، هم نمی توانستند مایه تکثیر نژاد بشر شوند، مگر آنکه به راه زناشویهای آغشته به زنا بروند). همه این افسانه ها، خواه از زئوس و ارا، خواه از اهورمزدا و اسپنتا ارمنیتی یا دیگران سخن بگویند، دوره ای را به یاد می آورد که انسانها هنوز در قبال زناشویی با نزدیکترین خویشاوندانشان هیچ نفرت و دهشتی نداشتند.

چنانکه وست خاطر نشان می کند، در همان دوره ای که دینکرد نوشته شد، دیگر زناشویی در میان اقربای بی فصل وجود نداشت و دیگر ازدواجهای همخون چیزی جز وصلت در میان اقربای درجه دوّم نبود و وصلتهایی که به چشم زنا با محارم می نگرییم، دیگر چیزی جز «حوادث گذشته» نبود. بندهشن، که به منزله «سفر تکوین» ایرانیان است، همچنان، این کارهای کهن را به «پهلوانان» اسطوره ها اسناد می داد. «از زناشویی منوش خورشید - نیک Manuš i X^Waršēd Vēnig و خواهرش، منوش خورنر Manuš i X^Varnar تولّد یافت. از زناشویی منوش خورنر (و خواهرش)، منوش چهر^۲ - منوچهر - Manuš-Cihar براد. «فریدون افسانه ای که قهرمان مشترک بسیاری از اساطیر هندواروپایی است و ایرانیان شمار سالهای زندگی را (مثل حضرت نوح) به رقمی باور نکردنی می رسانند - این سعادت یافت که بتواند دختر و نوه و نبیره خویش، و از بی دختر و نوه و نبیره، فرزندان و زادگان خویش را تا نسل هفتم به زنی بگیرد»^۳.

چنانکه وست از پی سخنان خود می گوید، طبق روایت، از نسک های گمگشته اوستا، نسک دوباسوجید Dobāsojēd - Nask اطلاعاتی درباره «خویت و دته» در برداشته است. به گمان «وست»، آنچه از این توضیحا برای ما به جای مانده است، می توان در

۱. ارداویرافنامه Artak-Virāz-Nāmak ۱-۲-۷ و ۱-۷-۱۰ - زردستان امروزی به ترجمه فارسی انوسروان زردست بهرام برودی Pezdo بیرن آباد Bējan Abād اتکا دارند که بیشتر از ۶۵۰ سال پیش صورت گرفته است و مطالبی که محل بگومگو است در آن وجود ندارد. ۲. دینکرد، کتاب نهم، فصل ۴۱، فقره ۲۷. ۳. سایست ناسایست، ۱۸۸-۱۸۸. ۴. دینکرد، کتاب سوم، ۸۲.

۱. دینکرد. ۲. بندهشن ۳۰-۲۲. ۳. نامنامه ایرانی Iranisches Namenbuch - صفحه ۱۹۲.

برخی از بندهای کتاب نهم دینکرد پیدا کرد.

یکی آنکه، فرگرد fargard، هیجدهم ورشت مانسر-نسک Varāšt mānsar-Nask درباره این مسأله نظری لاهوتی اظهار می‌دارد.

دوم آنکه، فرگرد چهاردهم بغ نسک Bak(ō)-Nask دلانل ذیل را درباره ازدواج با افراد همخون می‌آورد^۱: «ازدواج همخون نخستین جفت باید به چشم سنتی درست و روا نگریده شود تا آنچه مایه توالد و تناسل «به جای آوردگان» این سنت است، تحقق پذیرد، زیرا که علت توالد و تناسل «به جای آوردگان سنت» همان ابوت (پدری) بشر است. پس، ابوت بشر، از هیچ راهی جز راه تولید نسل نمی‌تواند وجود داشته باشد. تولید نسل همان پرورش نسل در حد ذات خود، به اتفاق تمایل به نخستین تمنی و اشتیاق است... پس، پرورش نسل به عنوان نسل و در حد ذات خود، به کار بستن ازدواج همخون است. از این رو، کسی که «وظیفه» ابوت بشر را به جای می‌آورد، برای آن مایه و مسبب توالد و تناسل «به جای آوردگان» سنت می‌شود که در واقع «خویت‌ودته» را به جای آورده است. انسان، برای آنکه اندیشه‌هایش پرهیزکارانه باشد، باید خویت‌ودته را به چشم مانده خویشتن بنگرد... باید ازدواج همخون را بکار بست برای آنکه سپندارمذ Sepandarma 8 دختر اورمزد بوده است، خدایی که خردش روح کامل است، برای آنکه خردو روح کامل همان شروط هستی اورمزد و اسپندارمذ است: و چون خرد اسپندارمذ، و روح کامل محصول و ثمره خرد است، درست به همان گونه، اسپندارمذ تخمه اورمزد است. کسی که آیین خویت‌ودته را به جای می‌آورد، بدین گونه خرد را به جوهر روحانی پیوند می‌دهد.»

سوم آنکه مطلبی که در وسط فرگرد بیست و یکم همان نسک آمده است، مطلبی است که معنی و مفهوم خویت‌ودته را شرح می‌دهد، و در این مقام چنین می‌گوید: «دختر، به نام زن، به پدرش داده می‌شود، درست به همان گونه‌ای که زنی به مردی داده

می‌شود. و این تکلیف را به گردن دارد که احترام این مرد را - به عنوان شوهر و، به عنوان پدر - دو چندان نگه‌دارد.»

مینوی خرد (۴،۴) خویت‌ودته را در میان هفت حمد و شکران در مرتبه دوم و در میان سی و سه کردار نیک دیگر (۱۲،۳۷) در مرتبه نهم جای می‌دهد. به عکس، فسخ ازدواج همخون را در میان سی گناهی که بدترین گناهها باشد، در رده چهارم می‌گذارد (۷،۳۶).

در بهمن یشت Bahman-yašt که شاید متن پهلوی کنونیش یادگار زمانی پیش از استیلای عرب باشد، گفته می‌شود که مرد پرهیزکار و پارسا، حتی در زمان تسلط بیگانه هم باید از خانواده خویش زن بگیرد.

بخش سوم دینکرد که به دست اتوریات - هیمیت (آذرباد هیمیت - آذربادامید -) Aturpāt-Hēmēt - مصنفی نسبتاً متأخر - نگاشته شده است، در فصل هشتاد و دوم دفاع ذیل را از ازدواج همخون در بردارد: «هرچه میزان خویشاوندی در «خویت‌ودته» نزدیکتر باشد، تنومندی و فرزاندگی و خصال نیکوی فرزندان نمایانتر و مزدایی تر خواهد بود... این سخنان خطاب به خاخامی گفته می‌شود و دستوری که سخن می‌گوید در شرح و بسط تئوری برگزیدگی برخی از انواع، همانند اسب و سگ (و به زبان دیگر، تئوری بقای انساب) برای حریف خویش کوتاهی نمی‌کند. اظهار می‌دارد که خویت‌ودته مایه بقا و اصلاح نژاد می‌شود و از پی این سخنان چنین می‌گوید: «گواهی می‌دهم که تنها اهریمن می‌تواند برگرده انسانها بگذارد که ازدواج همخون را که برای آسایش و خوشبختی و نگهداری نژاد سودمند است، وادهند...»

«تصدیق می‌کنم که زیبایی و نشوء و نماء و صحت عقل و سلامت مزاج و سلامت قوای دیگر کودک با میزان نزدیکی و درجه خویشاوندی طبیعی پدر و مادری که به او زندگی می‌دهند تناسب مستقیم دارد و میزان این نزدیکی هرچه بیشتر باشد، کودک، به همان میزان، زیباتر و نیکوتر و پخته تر است.»

تصدیق می‌کنم که خویت‌ودته در میان برادر و خواهر باید به سه طرز ذیل باشد: «یکی آنکه فرزندان دو برادر باشند (یعنی، پسر عمو و دختر عمو باشند) - دوم آنکه

۱... در این عبارتها که بسیار تاریک و آغشته به ابهام بسیار است، ارتباط و سیاقی منطقی وجود ندارد و از اینرو ترجمه این عبارتها که در اینجا آورده‌ام، ترجمه‌ای آزاد است. مؤلف

فرزندان برادر و خواهر باشند (ازدواجی که در میان برادرزاده و خواهرزاده صورت می‌پذیرد) و سوّم آنکه فرزندان دو خواهر باشند.^۱»

«قضیه کودکانی هم که فرزندان پدر و دختر - و پسر و مادر هستند، به همین گونه است... پسر بچه‌ای که از پشت تو و شکم مادرت آمده است، در واقع برادر تو است... چنین فرزندی برادر پدر خویش است. مگر این کار کاری خوب (xūp-kār) نیست؟»

اگر، از سوی دیگر، مادر، خواهر یا دختر گرفتار مرضی نهانی باشد، مگر نیکوتر نخواهد بود که جراحی که به معالجه آنان می‌پردازد، به عوض هر مردی که با خانواده بیگانه است، پسر، برادر، پدر باشد؟

نیکوتر است که قباله (نیشت) (nipišt) چنین ازدواجی در خفا (در پشت) (dar pušt) نگاشته شود - در اوائل ویس و رامین^۲ می‌بینیم که چنین قباله‌ای، مثل سند عادی ازدواج، نیازی به این ندارد که به مهر هیرید (hērpat) آراسته شود... و بسی نیکوتر است که «کار» ازدواج در نهان به «اتمام برسد» بی‌آنکه شیپورها قضیه را به مردم محله یا ده خبر دهند - زیرا که، در چنان صورتی، ممکن است که بیگانه‌ای - چون يك نفر رومی - از آن آگاه شود.

«یکی دیگر از امتیازهای این وصلت بر زناشوییهای دیگر آن است که زن و شوهر بیشتر از آن حدی که دو بیگانه بتوانند یکدیگر را دوست بدارند، یکدیگر را دوست می‌دارند. در چنین وصلتی، شوهر، به ملایمت و ملاطفت، صاحب دارایی (بنک‌شاه (Bunak-Šāh) است، زیرا که خشونت بیگانه در او دیده نمی‌شود. به جهاز و مهر (کابین) (kābēn) و لباس و عطر و هر چیزی هم که باعث خرج و نقصان میراث شود نیازی نیست» - در ویس و رامین نیز همین دلیل آورده شده است.

در چنین ازدواجهایی - این حادثه پیش نمی‌آید که زن - چنانکه در ازدواجهای دیگر

دیده شده است - به عللی که جنبه مادی و پولی دارد، در صدد طلاق گرفتن برآید. سرانجام، دستور به معارض خود هشیار می‌دهد: «با همه این مزایای بی‌چون و چرایی که بر شمردم، باز هم می‌توانی بگویی که کاری زشت و مدهش (دروخ durvax) و شناعت است! آن وقت جواب می‌دهم که زیبایی یا زشتی، در حقیقت، چیزی نسبی است، و فی نفسه وجود ندارد، چیزی مبتنی بر عادت است. چه بچه‌هایی که، در نظر اول، به چشممان زشت می‌نمایند و اگر در قضیه تعمق کنیم، می‌بینیم که از لحاظ حفظ و صیانت نژاد زیبا هستند! و چه بچه‌های به ظاهر زیبا، که آفت و ننگ خانمان - خاندان - هستند!»

«و اگر از ما می‌پرسی، به نظر ما، یگانه حسن این وصلت توصیه‌ای است که آفریدگار در آن باره کرده است، آنجا که گفته است که انسانها باید این ازدواج را که مایه کمال نژاد و نگهدار خانواده است، که دلخوری و بی‌زاری (apizār) در نهادش نیست و مهربانی و امید و خوشی به بار می‌آورد، زنده و پایرجا نگه بدارند.»

«پدران ما این چیزهای زیبا را هر يك در خانواده خود جاودانی می‌کردند.»

«اگر جماعتی به ما بگویند: «این کار را مکنید. قانون به صراحت آن را حرام دانسته است!» هر آینه باید چنین جواب دهیم: ما به این تحریم که، در میان ما امر و توصیه‌ای است گردن نمی‌نهیم، زیرا که خویت‌ودته الهام و وجدانی است که زاده عقل‌گریزی و عقل‌مکتسب است، یکی مؤنث و دیگری مذکر، و هر دو برادر و خواهرند... برای آنکه به دست يك آفریدگار به بار آورده شده‌اند. وانگهی، خویت‌ودته، خود همان قانونی است که مایه جاودانگی جهان است: و این است که در تن ما، «آتش» موجود مذکر، با «آب» مؤنث، پیوند می‌یابد.»

این دفاع از خویت‌ودته که بیشتر از هفده قرن پیش صورت گرفته است، نشان می‌دهد که خویت‌ودته، از همان زمان، ازدواج عموزاده و عمه‌زاده و خاله‌زاده و دایی‌زاده بی‌فصل را با همدیگر در برمی‌گرفته است.

در فصل صد و پنجم کتاب سوّم دینکرد، زردشت چنین به سخن آورده می‌شود: «رسم خویت‌ودته را به جای بیاورید تا دیوان در مانده شوند!» فصل صد و

۱. وصلت‌هایی دیگر نیز ممکن است، زیرا که در خواندن کلمه «سه» تردید هست و مسلم نیست که آنچه آورده شده است، «سه» باشد - مراجعه فرمایید به معنی خویت‌ودته تألیف وست صفحه‌های ۴۰۳ و ۴۰۴.

۲. صفحه‌های ۲۵-۲۶.

ششم خبر می دهد که دیو آخت (Axt) از اهل این عمل مقدس متنفر است. فصل دویست و هشتاد و هفتم همین کتاب سوم، و کتابهای ششم و هفتم همین توصیه ها را در دهان زردشت می گذارد.

سپس، به دوره ای می رسیم که مزداییان سخت کم نوشته اند. در روایتی دستنویس کهنتر از دادستان دینیک باشد، از زبان اورمزد به زردشت گفته می شود که چون، در پایان روزگار، سوشیان Sōšayān بیاید، همه مردم آیین ازدواج همخون را به جای خواهند آورد^۱. سپس، در اینجا، سخن از سه طبقه همخون به میان می آید و نابرابریها و ناخواهریها در طبقه سوم و وصلت پدر و دختر «چاکر» در طبقه دوم جای داده می شوند. اما آنچه مشکوک است این است که این روایت بر پایه روایتی درست استوار باشد.

خلاصه، از روایتی ایرانی که یادگار قرن سیزدهم است، چنین برمی آید که در نتیجه مداخله پادشاهی مسلمان خویت و دته تنها به ازدواج در میان فرزندان اعمام منحصر و محدود ماند^۲.

«وست» در پایان چنین می گوید: «نتیجه ای که از خویت و دته انتظار می رفت، پیش از هر چیز، صیانت میراث، تولد وارث طبیعی، و در مرحله دوم، پاک و پاکیزه نگه داشتن سنن مذهبی خانواده بود. از این رو، هر چه شماره مزداییان کمتر می شد، این احتیاجها آشکارتر می گشت و دستوران اهل ایمان را بیشتر به این عمل تحریض می کردند و از این رو، هیچ تعجبی ندارد که در دوره تسلط اسلام تجدید حیاتی در این زمینه صورت گرفته باشد و حتی شاید این رسم و عرف تعمیم هم یافته باشد^۳.

پس، این تصور که ایرانیان همیشه و در هر زمانی به زناشوییهای همخون مبادرت داشته اند، اشتباه خواهد بود. بدین گونه، زردشت ترجیح می دهد که دخترش را که دختری از تیره اسپیتامی Spitāmi است، به بیگانه ای از تیره هووگوا Hvōgvā بدهد. مسأله هوتوسه Hutaosa که خواهر شوهر خوانده شده است، چندان روشن نیست^۴.

حتی اگر تفسیر مودی را هم دور اندازیم، این وصلت نمی تواند دلیل رضای زردشت باشد، زیرا که این شاهدخت، پیش از گرویش خود به آیین زردشت شوهر کرده بود. وانگهی گائها یا یشتهای پانزدهم و نهم نیز از هوتوسه به عنوان خواهر هیستاسپس Hystaspes [وشتاسپ] حرف نمی زند. شهادت یادگار زیران (Aiyādkār-i-Zarīrān) هم چندان در خور اعتماد و وثوق نیست.

احتمال می رود که، در میان شاهزادگان، عده ای که هنوز به آیین زردشت نگرییده بوده اند، با همخونهای خودشان ازدواج می کرده اند و از این راه می خواسته اند خونشان را پاک نگه دارند^۱ پس از زردشت، به احتمال، اوستای تازه به دست آن عده از پیروانش نوشته شده است که مبلغان و مروجهای دین او بوده اند و اینان به قصد پسند افتادن در نظر پشتیبانان مذهب خودشان، یا شاید از راه دادن رنگ مزدایی به انبوهی از اسطوره ها که منشأهای گوناگون داشته است، خویت و دته را به نام رسم و عرفی زردشتی رقم زده اند. اما، چون آیین زردشت که در اواخر قرن ششم پیش از میلاد در باکتریان (Bactriane) پدید آمده بود، شش هفت قرن طول داشت تا در سرتاسر فلات ایران گسترده شود و مذهب کشور گردد، در اثنای پیروزی خود، در قرن سوم میلادی، به اجتماعی برخورد که دیگر به اجتماعی که در آغوشش تولد یافته بود، مشابهتی نداشت. عرف و نظام نیز مثل زبان تحول یافته بود، خانواده قرن سوم، حتی خانواده «شاهانه» نیز دیگر همان خانواده ایران دوره هخامنشی نبود. برای شناختن نظامهای کهن می بایست به سوی کتابهای کهن، به سوی کتب مقدسه ای روی آورد که عوام و اغلب شاهزادگان نیز از زبان آن سر در نمی آوردند... اما، از سال ۲۲۶ میلادی، رهبران ایران اندیشه ای بیش در سر نداشتند: و آن احیای نظامهای کهن به همان صورت دوره داریوش سوم بود،

۱. ویس و رامین - صفحه ۲۴. این داستان که یادگار دوره اسکانیان است، از ازدواج ویس (ویسک) با برادرش حرف می زند. مادر دوشیزه چنین می گوید: «دختر جان، تو به خانه سایهان بای می گذاری. من هر چه در شاهنشاهی ایران بیشتر می جویم، کمتر شوهری پیدا می کنم که سایسته تو و تبارت باشد. برای آنکه مرا خوشبخت گردانی، ناباردیت و پرو Vērd را به همسری برگزین، عروس خود من باش و کاری بکن که خانواده مان از این وصلت سود ببرد.»

۱. معنی خویت و دته صفحه های ۴۱۶-۴۱۷. ۲. باز هم معنی خویت و دته، صفحه های ۴۲۴-۴۲۵ و ۴۲۸.

۱. معنی خویت و دته، صفحه ۴۲۹. ۱.۴. بنویست، یادگار زریر، صفحه ۲۷۴.

و راه احیای نظامهای کهن مراجعه به کتب مقدسه بود. پس، دانشمندان آن زمان، همه متون را گرد آوردند و آنگاه دست به ترجمه و تفسیر این متنها زدند. زبان زنده، هیچ کلمه‌ای برای بیان و افاده معنی اصطلاح «تازه اوستایی» *hvaēt-Vadā da*، ازدواج همخون، نداشت، چندانکه مفسرها ناگزیر شدند که کلمه کهن را بپذیرند و این کلمه را به شکل متقدم خود *xvēdvaγ-dās* و کاملاً به مفهومی خاص تعمیم دهند.

ازدواج کهن که دوباره زنده شده بود، جز گروهی انگشت شمار هواخواه و هوادار پیدا نکرد، و با این حال، همین هواخواهان و هواداران انگشت شمار نیز ازدواج با خویشاوندان بی فصل و بسیار نزدیکشان سر برمی تافتند، و در نتیجه همین امتناعها بود که متشرعهایی که می خواستند احکام و فرامین «کتب مقدسه» را مو به مو به جای آورند به تحریضهایی پارسایانه می پرداختند. مردم، در صورتی که ضرورتی محض در میان بود از میان عم زادگان و عمه زادگان و خاله زادگان و این گونه خویشاوندان زن می گرفتند، به همان گونه‌ای که هنوز هم ایرانیان مسلمان و مزداییها رفتار می کنند. اما، در واقع، از رفتن تا پایان این راه، و به زبان دیگر از تندروی تنفر داشتند. اعضای دودمان ساسانی هم، در این احساس، با مردم دمساز بودند. حتی دو سه تنشان هم به خلاف احکام و فرامین زردشتی عصر خودشان، دختران «کفار» را به زنی گرفتند؛ چون خشایارشا با استر Esther عقد زناشویی بسته بود، یزدگرد اول زنی از یهود را ملکه ایران زمین کرد. و هرام پنجم شاهدختی هندو^۱ را به حباله نکاح در آورد و خسرو پرویز، اگر چه پارسا و پایند دین بود، با یکی از زیبارویان دیار شام ازدواج کرد. یگانه شاهنشاهی که به قرار معلوم یکی از خویشاوندانش را به عقد ازدواج در آورد کواد اول بود. و چنانکه ظواهر امر حکایت دارد، تهمت ناروایی که حزب مخالف بر او زد، سرانجام مایه آن شد که حکم تکفیر این شاهزاده دلیر و جوانمرد داده شود. وانگهی، همه تاریخ نویسان درباره او ضد و نقیض سخن گفته اند: یسوع استیلیتس *Joshua stylites* می گوید که وی با

دختر خواهرش ازدواج کرده بود، کنت کورسه *Quinte-Curce*^۲ این تهمت را به او می زند که دخترش سامبیکه *Sambyke* را به عقد ازدواج خویش در آورده بود، در صورتی که بیرونی، کسی نشان می دهد که زن یکی از فرزندان اعمام خویش را گرفته باشد^۳. حرف کدامیک را باید باور داشت؟ نجبا، مثل هر چیز دیگر، در اینجا هم، روش خاندان پادشاهی را سرمشق خودشان کرده اند. مثل شاذ و هرام زوبین، در دوره پادشاهی خسرو دوم (۵۹۰-۶۲۸) نمی تواند دلیل و مدرک چیزی باشد. این و هرام، این شورش که کشور شاهنشاهی را، [درست در آن زمانی که تبلیغ حضرت محمد(ص) بادیه نشینان را در سرتاسر عربستان شیفته می کرد] شقه شقه و ناتوان و کم خون و بی رمق کرد، بی گمان، روزی که خواهرش گردیه را به زنی گرفت، در اندیشه آن بود که از الطاف و مرحام دستوران برخوردار شود و نظر لطف این جماعت را به سوی خویش معطوف بدارد. و خلاصه، چنین می نماید که روحانیون هم، روی هم رفته، به ازدواج خویشاوندان نزدیک باهم دیگر، نظری مساعد نداشته اند: «جانماز آبکش»هایی که پیروی ارداویراف - اردای ویراز - افسانه‌ای می کرده اند، بسیار انگشت شمار بوده اند^۴. برای کاری ساده و پیش پا افتاده، نه طبقه دوم بهشت، مکانی که مختص به جمع قلیلی از نیکبختان است، و نه آموزش همه معاصی کبیره نوید داده می شود. تعداد آن کسانی که آیین خویت و دته را به جای می آوردند و خویشاوندان نزدیکشان را به زنی می گرفتند، به قرار معلوم، بسیار اندک بود: و تازه، همین جمع قلیل هم، کم و بیش، مثل مهران گشنسپ، آن پیرو دقیق آیین مزدا، که چندی دیگر پیرو آیین مسیح شد، آن موجودی که قرعه تقدس از روز ازل به نامش زده شده بود، بی گمان روحی آتشین و مضطرب داشته اند.

آنچه بیشتر از هر چیز دیگر، «قوت از کف دادن» و «از رونق افتادن» زناشویی در

۱. سلطنت کواد اول، صفحه ۶. ۲. کنت کورسه ۸-۲-۱۹. ۳. سلطنت کواد اول، صفحه ۵۳.

۴. ارتک ویراز - ارداویراف... چه در ستربادک - ستاره بایه - *Sterpādak* چه در ماه بادک - ماه بایه - *Māhpādak*، مرتبه‌هایی از آسمان که جای خیل برگزیدگان است، به این قدیسا بر نمی خورد (ارتک ویراز نامک ۸-۷)... که تنها در مرتبه دوم (گردمان *garūdmān*) به آنان برمی خورد، مرتبه‌ای که جز نیکبختانی انگشت شمار کسی را به آن دسترس نیست (ارتک ویراز نامک - ارداویرافنامه - ۱۲).

میان خویشاوندان نزدیک را در دوره ساسانیان^۱ نشان می دهد، آن مورد فرضی و یکتا است که در همه آثار ی که فرخ (قرن پنجم-قرن ششم) درباره همخوانی نوشته است، دیده می شود. آنجا که فقیهی خوشش می آید که زناشویی در میان خویشاوندان نزدیک را امری متناقض با ساده ترین اصول و موازن حقوق ایران در آن دوره بداند. فقیه چنین می گوید: فرض کنیم که مردی که پدر دختر و پسر وی است، به موجب وصیت، همچنانکه حق دارد، دستور بدهد که داراییش، پس از خودش، میان دو وارث قسمت بشود و هر نیمی به دست موصی واحد داده شود. از این گذشته، برای این دو میراث، نخستین فرزندی را که از پشت پسرش بیاید و نخستین نوه ای را که دخترش بزاید نامزد کرده باشد. پس، اگر برادر، خواهر را به زنی بگیرد، و بدین گونه، پدر دختر و پسر وی شود، به کار بستن وصیت محال و ممتنع خواهد بود. چنین تناقضی در میان زناشویی خویشاوندان نزدیک با همدیگر و حقوق ساسانی درباره آزادی وصیت و تقسیم میراث، به وضوح بسیار نشان می دهد که این ازدواج کهن و مهجور از میان رسوم و اخلاق آن دوره کم و بیش رخت بر بسته بوده است.

در آن دوره ای که دینکرد نوشته می شود، زناشویی خویشاوندان نزدیک با همدیگر، یاک فراموش شده است. کلمه خویت و دته که به کلمه ای چون خویش دهشن (xvēš-dahišn) برگردانده می شود و از این راه برای مردم مفهومی روشنتر پیدا می کند، دیگر برایش معنایی جز زناشویی فرزندان اعمام با همدیگر ندارد^۲، و این همان رسم و آیینی است که هنوز هم از سوی همه ایرانیان، خواه آنان که مزدایی مانده اند و خواه آنان که به دین مسیح یا دین اسلام روی آورده اند، به کار بسته می شود. گرجیها و ارمنیها و خوارزمیها و آریاییهای هندوکش، از این حیث، به ایرانیان فلات مشابهت دارند.

اما از همان اوائل قرن ششم، نقشها دیگرگون و وارو شده بود: دیگر زناشوییهای همخون حربه ای نبود که از سوی کفار در راه ملامت و مذمت مزداییان به کار برده شود، و اکنون نوبت زردشتیان شده بود که پیروان مزدک کمونیست را به اتهام زنا با محارم به

باد سرزنش بگیرند. ایرانیان چنین فریاد بر می آورند: «مزدکیان خواهان معاشرت و مزاجت با مادران خودشان هستند و زنانشان می خواهند مثل میش و بز زندگی کنند!»^۱ پس، داستان زناشویی خویشاوندان نزدیک را، در دوره ساسانیان، باید به چشم رسم و عرفی بنگریم که در شرف از میان رفتن است.

فصل سوم

زناشویهایی که آیین زردشت حرام دانسته است

۱. حدود اجتماعی تعدد زوجات

ایرانیان يك زنه بوده‌اند یا حق داشته‌اند که هر يك چندین زن نگه بدارند؟ این مسأله، مسأله‌ای است که هرگز به بررسی کنه آن پرداخته نشده است.

مردمی که، پیش از آمدن آریاییها، در ایران می‌زیسته‌اند و همسان سومریها شمرده می‌شوند، به قرار معلوم، مثل سومریها يك زنه بوده‌اند. طبق اصل مادرسالاری که نظام خانوادگی‌شان بوده است، زن، بی‌چون و چرا، در میان‌شان وضع و مقامی بسیار بلند داشته است. شجره‌نامه‌هایی که گ. هوزینگ G.Hüsing بررسی کرده است، به وضوح نشان می‌دهد که در جنوب ایران، زن حق «وراثت» داشته است.^۱ از سوی دیگر، آثار و علائم زنده مادرسالاری دیرینه‌ای، در قفقاز، میان اوستها^۲ Ossètes و، در «باکتریان»، میان تاجیکها دیده می‌شود^۳ و در سایه این امر، می‌توانیم باور داشته باشیم که مادرسالاری، دست‌کم، در بخش بزرگی از فلات ایران گسترش داشته است و يك زنه بودن به احتمال امری عمومی بوده است.

در سال ۱۷۵۰ پیش از میلاد که هنوز فلات ایران به دست اقوام هندواروپایی نیفتاده بود، دامنه‌های باختری جبال زاگروس محل اقامت گوتیها Goutis بوده است. این قوم

۱. Die einheimischen Quellen zur Geschichte Elams - منابع بومی درباره تاریخ عیلامیها، جلد اول، صفحه‌های ۱۴-۲۷. ۲. دائرةالمعارف مذاهب و اخلاق - مقاله حق مادری - و. و. سوبولسکی W. Sobolsky، در مجله روسیه ۱۲-۲ (۱۸۸۳)، ۱۷۶. ۳. تاجیکهای بامیر، آرودفن شولتسه Arved von Schulze.

وحشی، در اواسط هزاره سوم، بر سرزمین سومر استیلا یافته بود. و یکی از افراد این قوم به نام تیریگان Tiriqan که بر این سرزمین هموار فرمانروایی داشت و پس از چندی - در سال ۲۴۰۰ - به دست اوتوهه گال Outouhégal ناسیونالیست سومری، از آن سرزمین رانده شد، به حکایت ستونی سنگی که به یاد فتح و ظفری برافراشته شده است، به هنگام فرار، زن و پسرش^۱ را با خود برد. پس، وی یک زن، و تنها شوهر یک زن بوده است. مثل او، مثلی است که، چنانکه شاید و باید، ظن یک زن بودن مردمی را که پیش از ایرانیان در ایران زمین می زیسته اند، روشن می کند.

اما ایرانیانی که در اواخر هزاره دوم بر فلات ایران استیلا یافتند، مثل همه آن ملل و اقوامی که «هندواروپایی» خوانده می شوند، چندین زن می گرفتند. یونانیان برای خودشان حرم خانهای داشتند، ژرمنها^۲، هر کدام، چندین زن را به عقد ازدواج خودشان درمی آوردند و برهمنها هم کاری جز این نمی کردند. ایرانیان نیز، در اوائل، همانند آنان رفتار می کردند. در گور هر یک از سکاها چندین زن خفته اند که بی گمان همسران ایشان بوده اند. و اسکلتهای اینان در الیزاویتینسکایا Elizavetinskaya و شرتوملیک Chertomlýk و الکساندرپول Alexandropol و جاهای دیگر^۳ پیدا شده است. جنگاوران قبیله ای هم که آلانها Alains خوانده می شوند و گورهایشان در اورنیورگ Orenbourg پیدا شده است، همه شان، در آرامگاه خودشان، در «منزل آخرت» خودشان، کنار همسرانشان غنوده اند^۴. و هرودوت درباره ایرانیان (Les Perses) چنین می گوید: «هر کدامشان چندین زن شرعی می گیرند اما، از این گذشته، عده بیشتری هم سریه دارند.» زردشت به پشتیبان و نگهدار خود «وشتاسپ Hystaspes باکتریانی» چنین گفت: «زنان زنده باشند!»

با این همه، چنین می نماید که استقرار ایرانیان در پهنة فلات ایران و اختلاط

جزئی شان با اسلاف که رفته رفته پیش آمد، نتایج اجتماعی بسیار مهمی به بار آورده باشد. ایرانیان، پیش از ورود به پهنة فلات ایران، چادرنشین و خانه به دوش بوده اند، و به پرورش اسب می پرداخته اند. اما چون وابسته زمین شدند و در يك جا ماندگار شدند، بسیار زود کشاورز و برزگر گشتند. زمینی که به تصاحب آوردند، مایه آن شد که، در میانشان، طبقه ای زمیندار، طبقه ای دارا، تولد بیاید که در صف مقابل توده «رعایا» (Serfs) و بیچیزان قرار داشت. و این رعایا و بیچیزان، اندک اندک، به عناصر بومی که سرنوشتشان «بندگی» بود، پیوستند و در خلال این احوال رسوم و اخلاق اینان را در پیش گرفتند. بدین گونه، از یکسو، طبقه زمینداران و توانگران و اعیان پدید آمد که همه شان، طبق سنن آریایی، چندین زن داشتند - و از سوی دیگر، طبقه رعایا و کشاورزان به وجود آمد که همه شان وابسته زمین بودند و مثل ساکنان پیشین ایران زمین یک زن می گرفتند (و ناگفته نماند که این طبقه رعایا و کارگران و کشاورزان همسان ساکنان پیشین ایران زمین شمرده می شدند.) و چنین بود وضعی که در شاهنشاهی ایران فرمانروایی داشت.

اما چون پارتها بر تخت نشستند، بازگشتی به سوی فتودالیتیه صورت گرفت: اگرچه «اعیان و اشراف و زمینداران»، همانند شاهنشاهان هخامنشی، صدها سریه نگه می داشتند، اعضای همه طبقه های پایین که به آیین مزدایی روی آورده بودند، بیشتر از پیش به يك زن می ساختند. مردی چون سورنا Surena، درست مثل پادشاه اشکانی، حق داشت که تخت زرین و سریه های بیشمار داشته باشد. این فرمانده که بر کراسوس Crassus پیروز شد، به دنبال خود، مثل سکاها، دوستان گردونه به راه می انداخت که زنان حرم خانه اش در آن می نشستند.

روش زردشتیان چه بود؟

چنین می نماید که زردشت، در این مسأله، دمساز آداب و عادات عصر خود شد. اما در این زندگی و در زندگی دیگر، برای مرد جز يك همسر و همدم نپذیرفت.

در میان همه زنان شاه وشتاسپ Hystaspes که آیین زردشت را پذیرفته بود، تنها با هوتوسه Hutaosa، ملکه باکتریان و زوجه مشروعه پادشاه سرو کار دارد. خود نیز که

۱. Moret، تاریخ شرق، سال ۱۹۳۶، صفحه ۳۶۳. ۲. واینهولد Weinhold در کستاب Altnordisches Leben (زندگی شمالیهای دوره اولیه). ۳. روستوتسوف Rostovtzev - ایرانیان و یونانیان، صفحه های ۴۸، ۱۰۲، ۱۲۴ و صفحه های دیگر. ۴. ایضاً، صفحه ۱۲۶.

از خاندان سپیتمه Spitama بود، به عنوان عضو طبقه اشراف، در دوره زندگیش، سه زن گرفت که یکیشان هوو Hvov، زوجه مشروعه و مادر چهار شاه فرزندش بود: پسری که ايسدواستر Isaōvāstr نام داشت، و سه دختری که فرین Frēn و سريتک Sritak و پوروچیست Pōrūčist نام داشته‌اند. ارنیک دخت Arnīk-Du x̄t، زن دومش، بیوه‌ای بیش نبود و به حساب شوهر شرعی خودش متر-ایار Mitr-Ayār (مهریار) که دو پسر چکرها Čākarihā- اوروذات Aurvađāt-Nar و خورشید چهر Xʷaršēš-Čihr به او تعلق می‌گرفتند، به عقد ازدواج زردشت در آمده بود.^۱

اما پیروی تعالیم پیامبر، ابتداء در ایران شرقی، صورت گرفت و بس. با این همه، در خلال نخستین قرون تسلط پارتها سرزمین پارس la Perside، همچنان بت پرست ماند. شهریاران پارت، تا زمان ولخش (بلاش) اول Vologes، معاصر نرون Néron، آیین زردشت را نپذیرفتند.

در قرن سوم که تاج و تخت پادشاهی به دست دودمان ساسانی افتاد، افراد طبقه‌های پایین و متوسط همچنان يك زنه ماندند، در صورتی که طبقه اشراف، اگرچه به آیین مزدایی زردشت گرویده بود، از رها کردن تعدد زوجات سر برتافت. هر بزرگزاده زمینداری، در این دوره، سریه‌های بسیار و کنیزهای بیشمار نگه می‌داشت. این امر که نشانه توانگری و نیرومندی بود، اردشیر (Artaxšer) را خوش نیامد. بر فئودالها فرمان داد که اندکی شکوه و جلال شاهانه خودشان را کاهش دهند. چنین می‌نماید که گشنسپ طبرستانی، به تلخی، از فرمان شاهنشاهی در مقام شکایت برآمد. و بدین گونه زبان به اعتراض گشود: «شاهنشاه بر ما فرمان داده است که جماعتی بسیار نگه نداریم.»

اما ارتخشیر به تنسر امر فرمود که به این زمیندار - خواند - که بر نظام پارتها افسوس می‌خورد، جواب دهد و ضرورت تفاوتی را که در میان حرم شهرستانی و سرای شاهنشاهی هست، بر او شرح دهد. بی‌گمان، این تدبیر به مذاق زردشتیان که همیشه

سریه بازی را کاری زشت و ننگین می‌دانستند و سریه‌ها را به چشم ارواح لعنت زده می‌نگریستند، بسیار خوش آمد.

با این همه نجیبا باز هم «چند زنه» به جای ماندند و دست از تعدد زوجات برنداشتند، و این وضع تا پایان شاهنشاهی ساسانی پایدار ماند.

برای آنکه از طبرستان بیرون نرویم، مثالی دیگر هم که مثیل سپهبد خورشید Spahbad Xuršēš باشد، از آن سرزمین بیاوریم.

این زمیندار سالخورده که از دعاوی مسلمانان و نزدیک شدن عمر بن العلاء، فرستاده و «سرفرمانده» خلیفه المنصور در گرگان Hyrcanie، سراسیمه شده بود، به روایت مؤلف تاریخ طبرستان^۱، «خویشان و فرزندان و زنان (ازواج) و اموال و خزائن و بردگانش را به قلعه خویش، «در بند قلعه» Darband-Kulā، بر سر راه زارم Zāram فرستاد» خانواده اش در آنجا به محاصره افتاد اما مدت دو سال و هفت ماه، در برابر همه سپاه‌یانی که از بغداد فرستاده شدند، پایداری کرد و سرانجام به این علت از در تسلیم درآمد که وبا تارومارش کرده بود. «حرم (لفظ به لفظ) سپهبد را به نزد خلیفه بردند» این خبر سخت مایه تألم و تکدر خاطر سپهبد شد و چنانش برانگیخت که زهر خورد.

پس، چنانکه می‌بینیم، بزرگان ایران، در دوره سلطنت دودمان ساسانی، همچنان، هر کدامشان، حرمی داشتند که اگرچه از حیث عده و از حیث زیبایی سریه‌ها همپایه حرمسرای بزرگ تیسفون نمی‌توانست باشد، بسیار «مجهز» و «انباشته از نعمت» بود. زنان مزدایی وابسته به طبقه‌های پایین، چون به عقد ازدواج این بزرگزادگان درمی‌آمدند، چکر می‌شدند، زیرا که چنین وصلت‌هایی به مثابه ازدواج شاهزاده و دختری وابسته به طبقه پست بود.

اما اقطاعه دار بسیار بلند پایه*، در اصل، بجز يك زوجه مشروعه و يك همدم همه زندگی، نمی‌بایست داشته باشد. تنها این زوجه مشروعه حق داشت که مقام و مرتبه‌ای

۱. صفحه‌های ۴۹-۵۰، چاپ هرن. * le grand seigneur

۱. «وست» به نقل از وجرکرد-ی-دینیک VaJar Kardh-i-Dīnik، به عنوان حاشیه‌ای برای ترجمه بندهشن ۲۲-۶، صفحه‌های ۲۱-۲۲.

«شاه زن» وار داشته باشد، پیراهنهای ابریشم به تن کند و در شکار و آیین مذهبی همراه شوهرش باشد^۱. جامعه دستوران بجز این زن، زنی «بازنمی شناخت»^۲ و زنان دیگر، به نظر این جامعه، در عداد سریه‌ها، شوسرژن‌ها Šusr-Žan - بودند.

این حرمله‌های «شاهانه» هرگز از حیث عده و فروغ و درخشش زیبارویانی که دربرداشت، به پای شبستان Šapistān (خوابگاه) شاهنشاهی نمی توانست برسد.

ساسانیان که خودشان را از احفاد و اعقاب شاهنشاهان پیشین می خواندند، به مانند همان شاهنشاهان، حرمسراهایی راستین داشتند. کتاب استر Esther^۳ تصویری محقّر از زندگی خصوصی شهریاری چون خشایارشا Xerxés به ما عرضه می دارد. پس از آنکه وشتی Vašthi خودپسند و خودبین از چشم افتاد، فرمان شاهنشاهی زیباترین دخترانی را که توانستند در سرتاسر کشور شاهنشاهی بیابند، در حرمسرای بزرگ شوش گرد آورد. نویسنده مقدّس چنین حکایت می کند: «و چون نوبت به هر دوشیزه‌ای می رسید که پس از سپری کردن دوازده ماه در راه به جای آوردن مراسم و فرائض زنان به نزد اخشورش Achschavérosch پادشاه برود، به هنگام رفتن این دوشیزه به سوی شاه اجازه داده می شد که هر چه خواسته باشد برگردد و از خانه زنان به خانه شاه برود... (و کارهایی که دوره دوازده ماهه تطهیر زنان دربرداشت این بود که شش ماه با روغن مرّ و شش ماه با ریاحین و عطرهایی که در میان زنان به کار برده می شود، به تطهیر خودشان بپردازند)... و او شامگاه روانه خانه شاه می شد و صبح فردای آن روز به خانه دوم زنان برمی گشت که در زیر دست شَعَشَغاز^۴ Susagaz خواجه سرای پادشاه و نگهبان سریه‌ها بود. دیگر به سوی شاه باز نمی گشت مگر آنکه دل پادشاه تمنای وصل او داشته باشد و به نام خوانده شود.» این بود اطلاعی که می توانیم از زندگی ساردانایال منشانه پادشاهی چون خشایارشا به دست بیاوریم. و بی گمان، شبستان شاهنشاه ساسانی، از حیث عده زنانی که دربرمی گرفت، شبیه به حرمسرای شوش قدیم بود.

با این همه، بالاتر از این گله کنیزان زیبا که اغلب کنیزانی زرخیز بوده‌اند، همیشه

ملکه‌ای وجود داشته است، زوجه مشروعه و پاك نژاد و بزرگزاده‌ای وجود داشته است. اغلب، این ملکه از نژاد شاهانه بود و در زندگی شاه جایی بزرگ و مقامی مهم داشت. آتوسا Atossa، دختر کوروش، همه کارهای شوهرش داریوش اول را رهبری می کرد. ملکه پرستیس Parysatis بزرگترین تصمیم‌های دربار را می گرفت. وشتی Vasthi با شوهرش چون همتا و همپایه‌ای رفتار می کرد. در دوره ساسانیان ملکه‌ها وظیفه‌هایی بس بزرگتر به عهده گرفتند. سوسن دخت (؟) هوسباز^۱، همسر یزدگرد اول، در کار حکومت مشارکت داشت و به فرمان او چندین شهر ساخته شد. دختر ارتبان (اردوان) پنجم، برای شوهرش به منزله مشاور بود. زن برهمنی مذهب و هرام پنجم به سیاست برون مرزی شوهرش می پرداخت.

جامعه دستوران مزدایی هرگز در مقام اعتراض به این تعدد زوجات که در میان «نجبای بزرگ» و «شاهان» شیوع داشت، برنیامد و پاك فرمانبردار آرمان شاهانه بود و به آرمان سلطنت اخلاص و ارادت داشت. کلیسای کاتولیک هم، در عصر جدید و با همه اعتبار جهانی و استقلال خود نتوانست در زندگی فصاحت بار برخی از پادشاهان مسیحی مذهب، مانند هنری هشتم انگلستان یا لویی پانزدهم فرانسه مداخله‌ای داشته باشد.

اما، درباره تعداد زنان باید گفت که در میان شاهان و شاهزادگان و نجبا تفاوتی شگرف وجود داشت و تعداد زنان نجبا کمتر بود.

درباره افراد طبقه‌های پایین باید بگوییم که هر کدام بیشتر از يك زن نمی گرفتند. در صورتی که پادشاه شبستانی بسیار غنی و مجهز داشت و نجبا عده‌ای سریه در پیرامون خودشان گرد می آوردند، توده مردم يك زن بودند و بس. این نابرابری که از حیث زناشویی در میان بود و نابرابری حقوق و ثروت بر شدت آن می افزود، حتی مایه جوانه زدن اندیشه‌هایی هم شد که حکایت از سوسیالیسمی بسیار بسیار خاص داشت.

۱. دخترش کالوتا Rêš-Kalutā، رأس الجالوت، خاخام بزرگ و رئیس جامعه یهود (جهردکان شاه (Juhūd-kān-šāh).

۱. تنسر، صفحه ۲۲۶. ۲. ویس ورامین، صفحه ۳۹۹. ۳. استر، باب دوم. ۴. Schaaschgaz.

پیروان مانی نخستین کسانی شدند که به نشر و تبلیغ و اشاعه این اندیشه‌ها برخاستند. هنگامی که پیروز در چنگ هونهاى سفید اسیر بود، تبلیغ سوسیالیسم سرزمین پارس را فراگرفت. زراتشت (Zarātūšt، پسر خورک Xūrak - (زردشت پسر خرگان) - از مردم فسا (Pasā) بود. وی که از پیروان مانی باشد، آشکارا درس کمونیسم می‌داد. شاگردش، مزدک معروف، توفیقی بس بیشتر به دست آورد. برای بیچیزان، رعایای وابسته به زمین، و حتی برای طبقه بورژوازی هم به وعظ می‌پرداخت و چنین اندیشه‌هایی را به زبان می‌آورد: «اگر کسی ملك زیاد، زن زیاد، کنیز زیاد یا مال و منال زیاد دارد، از دستش می‌گیریم و به تساوی به دیگران می‌دهیم، به نحوی که هیچکس نتواند مدعی این باشد که بیشتر از دیگران دارد»^۱.

پس، مزدک، در کنار برابری ثروت، خواستار برابری از حیث زن هم بود، زیرا که طبقه‌های پایین و متوسط اجازه نداشتند چندین زن بگیرند.

چیز عجیب این است که برابری از حیث زن، به نظر ایرانیان آن دوره، حتی بیشتر از برابری ثروت هم، ضرورت و اهمیت داشت. اگر انسان، شوهر يك زن بود و بس، اغلب بی‌بچه در صفوف توده مردم می‌ماند، در صورتی که نجبای چند زن بیشتر از حدّ احتیاج بچه داشتند. برابری ثروت مسأله‌ای بیرون از دایره دین و مذهب بود، در صورتی که مسأله زن امری مذهبی و مطلق فکری مزدایی بود. هنگامی که هونها کواد اول، پسر پیروز تیره‌بخت را از بند آزاد کردند و به‌رغم میل و اراده مغان و نجبا، به تخت سلطنت نشانند، مصلحت را در آن دید که مزدک را در دربارش بپذیرد و فرمان برابری همه ایرانیان را از حیث تعداد زن بدهد و از این راه متنی بر گردن ملت بگذارد و نظر مساعد ملت را به سوی خویش معطوف بدارد. این فکر، اگر چه آن همه روح مزدایی داشت و آن همه درست و بجا بود، برای طبقه نجباء که امتیاز کهن خویش، تعدد زوجات، را در مخاطره می‌دید، مایه دلخوری و ناخشنودی شد و برای مغان که مزدک را که پادشاه مغ اعظم خوانده بود، به چشم رقیبی مخوف می‌نگریستند، نگرانی به بار آورد. بقیه

داستان را می‌دانیم. مزدک، ملحد و رافض - و کواد اول، آن پادشاه شجاع، که پشتیبان وی بود - زندیق و دست‌نشانده کفار خوانده شد - (زیرا که به یاری هونها توانسته بود تاج و تخت پادشاهی را به دست بیاورد) - و حزب مزدایی کهن توانست سر دو دشمن خویش را از سر واکند. «ارتجاع» اوضاع را به همان گونه‌ای که در زمان گذشته بود، زنده کرد. طبقه ممتاز که بیرون از اندازه زورمند و بیرون از اندازه نیرومند بود، ولخش - ولاش (Vologes-Valā xš) را که عم کواد اول باشد، به مبارزه با وی برانگیختند و چندی دیگر، خسرو (خسرو اول) را که پسر کواد اول باشد، به این عرصه آوردند و از يك زن شدن سر برتافتند.

مراد از «يك زنی» در میان طبقه‌های پایین چه باید باشد؟

چنانکه دیدیم، ازدواج کامل، ازدواجی است که زن، به موجب آن «ملکه» کانون زناشویی می‌شود و در این دنیا و دنیای دیگر همسر مرد می‌ماند. این وصلت، وصلت «پادشایها» (Pādīxšāyihā) - شاه‌زانه - است. مرد جز يك زن «پادشایها» - شاه‌زن - نمی‌تواند به عقد ازدواج خود درآورد. و این، اصل آیین مزدا است. اما چون «بچه آوردن» هدف عملی ازدواج است، فرد ایرانی، هرگاه که همسرش نازا می‌ماند، می‌توانست بخت خویش را در ازدواج دوم بیازماید. در چنان صورتی، زن نازا، مثل زمان گذشته، باز هم «بانوی خانه» می‌ماند، و مثل زمان گذشته، بزرگ داشته می‌شد. و اما درباره زن دوم باید بگوییم که مرد می‌بایست منزل دیگری به او بدهد که از منزل اول مستقل و مجزا باشد و مخصوص به بانوی تازه بوده باشد.

یگانه نکته‌ای که باید گفته شود، این است که برای این کار می‌بایست بسیار توانگر بود. اما افراد طبقه‌های پایین توانگر نبودند. ایران دوره ساسانیان، تقریباً بورژوا نداشت، طبقه‌های متوسط نداشت. برای آنکه یکی از آن اصطلاحهای کهن زبان فرانسه را به کار ببریم، می‌گوییم که تیرزاتا «Tiers Etat»، در ایران دوره ساسانیان، از بیچیزان تشکیل می‌یافت و بس: مال و ثروت، چه منقول و چه غیرمنقول، در دست مغان و نجباء روی هم

انباشته شده بود. در همهٔ مادیکان هزار دادستان تنها يك نمونه از دو زنه بودن می بینیم^۱ و این امر دلیل آن است که چنین کاری نادر بوده است.

با این همه نازایی زن همیشه عذری برای تعدد زوجات به وجود نمی آورد. در چنان صورتی، مرد می توانست بچه‌ای را به فرزندی بپذیرد. پس، باید چنین پنداشت که تعدد زوجات به علت نازایی زن بسیار نادر بوده است. و هنوز هم که هنوز است، دو زن گرفتن در میان مزداییان ایران نادر است. یکی از جهانگردان فرانسوی چنین می گوید: «تعدد زوجات در میان آنان ممنوع است. زن دوم و زن سوم را زمانی می گیرند که از نخستین زن خودشان بچه دار نشده‌اند، اما از این حق و اختیار بسیار بندرت بهره برمی گیرند. در میان ۹۰۰ خانوادهٔ یزدی، سه مرد سه زن و بیست مرد دیگر دو زن دارند» و تازه، باید خاطر نشان کرد که جهانگرد ما در میان «شاه‌زن» و زنان دیگر فرقی نمی گذارد.

اگر بخواهیم از روی وضع مزداییان یزد داوری کنیم، رقم مردان دو زنه، نسبت به رقم مردان يك زنه، در میان طبقه‌های پایین دورهٔ ساسانیان حداکثر يك برصد خواهد بود... اما نباید فراموش کنیم که مزداییان امروز، حتی مزداییان ایران زمین هم، بسی پولدارتر از تیرزای دورهٔ ساسانیان هستند.

بندی از مادیکان که راجع به دو زنه بودن است، هنگامی که از اشتراك دارایی در چنین موردی سخن می گوید، یاد آور می شود که دو «شاه‌زن» - در صورتی که مرد دو شاه‌زن داشته باشد - باید جدا از یکدیگر زندگی کنند. اما اگر دلشان خواسته باشد، هر یکی می تواند به نظام اشتراك دارایی با شوهرش تن در دهد. زیرا که اشتراك دارایی در میان زنان امکان پذیر نمی تواند باشد. پس، این دو زن که در دو خانهٔ جداگانه می نشینند و هیچ گونه رابطه‌ای با یکدیگر ندارند، اگر بتوان گفت، - با آن کانون زناشویی جداگانه‌ای که هر کدام برای خودشان دارند - دارای «شوهر» مشترك هستند.

در بارهٔ زن چکر باید بگوییم که مرد وابسته به طبقه‌های پایین می توانست چنین زنی بگیرد، درست به همان گونه‌ای که نجباء، در مقام نیکوکاری و نوع دوستی، زن چاکر

می گرفتند. شخص زردشت نیز، ارنیک دخت [Arnik-Dux] چکر را که شاه‌زن مترایار - مهریار - Mitr-Ayār بود و از او بچه دار نشده بود، به عقد ازدواج خویش در آورد. اما وصلت چکرهای این زن با پیامبر وصلتی بسیار بارور شد، زیرا که از وی - به حساب مترایار - دارای دو پسر شد. اما، زن «چکر» زن راستین نیست و، در واقع، زردشت نباید، به سبب ارنیک - دخت، به چشم چندزنه نگریسته شود. همسر او، زنی جز هوو نیست. ازدواج با زنی چاکر، عمل خیر بوده است. با این همه، هیچ کس مجبور نبود زن چاکر بگیرد. وانگهی، زن چاکر که اغلب بیوه‌زن بود، نه از لحاظ جسمانی می توانست تحفه‌ای باشد و نه از لحاظ مادی می توانست نفعی به حال کسی داشته باشد. آنچه هست، گرفتن زنی که «در خدمت یکی دیگر» است، از لحاظ مذهبی، عمل خیر بود، زیرا که انسان، بدین گونه، مایهٔ رستگاری روح این زن، و مایهٔ رستگاری روح شوهر حقیقی وی می شد. مرد، به هنگامی که شاه‌زنش نازا می ماند، علاقه می یافت که زن «چاکر»ی را به عقد ازدواج خود در آورد. و از سه بچه‌ای که این زن می زاد، یکی به او تعلق می پذیرفت. این زناشویها، که به همان اندازه‌ای که برای زوج و زوجه فائده داشت، برای شوهران راستین این گونه زنان هم سودمند بود. چنانکه می توان پنداشت، کاری چون جبر و غصب و خشونت نبود، و عقدی بود که همیشه به رضای خاطر و به سود شوهران راستین بسته می شد. خود همسر نازا هم از این میان سود می برد. گذشته از آنکه، خود در زندگی آینده رستگاری می یافت، در صورتی که شوهرش وارثی پیدا می کرد، دیگر در آینده هم اجباری نمی داشت که به نام «زن چاکر» به عقد ازدواج مردی دیگر در آید.

زردشتیان هند مطلق يك زنه‌اند. به گمان بارتلمه، توجه سختگیرانه‌ای که به رعایت «يك زنی» نشان می دهند منشأ اقتصادی دارد^۱. «زیرا که - به قول بارتلمه - پارسیان، به هنگام مهاجرت به سواحل باختری هند که بسی پیش از سقوط شاهنشاهی آغاز شد و پس از استیلای پیروان حضرت محمد (ص) شدت یافت، ناگزیر بخش

گرافی از دارایی خودشان، زمینها و گله‌ها، را رها کردند. بدین گونه، تعدد زوجات، این تجمل، خود به خود، عملی ممنوع شد. و چندی دیگر، این منع اقتصادی، تحریم مذهبی شد. «بی گمان، حقیقتی در این ظن هست. با این همه، به فرض آنکه این مهاجرها، طبق تصور بارتلمه، - زمینها و گله‌ها، دارایی بیرون از اندازه سنگین و پرحجم، داشته‌اند، مگر نمی‌توانسته‌اند، هنگام بیرون رفتن از وطن، به عوض برات، پول، یا به شیوه همه شرقیها، چند قطعه جواهر، با خودشان ببرند؟ پس، يك زن بودن پارسیان، منشأ مالی ندارد، که منشأ اجتماعی دارد. تعدد زوجات، در کشور شاهنشاهی، چندان نادر بود که این مشتی مهاجر گمگشته در سواحل گجرات، سرانجام وجود چنین چیزی را پاك فراموش کردند، تقریباً به همان گونه‌ای که برخی از جزئیات تقویم ساسانی را از یاد بردند.

اگر چه ازدواج با دو شاه‌زن و وصلت با زن چاکر امکان داشته است، يك زن بودن اصل آیین زردشت و کمال مطلوب آن بوده است. هنگامی که بارتلمه می‌گوید که «در شاهنشاهی ساسانی هم، به مانند کشورهای مسلمان، رسم چنین بوده است» بی‌درنگ، گرفتار بدترین مبالغه‌ها می‌شود. البته، پادشاه ساسانی سریه‌های بسیاری دارد و نجباء می‌خواهند که در این زمینه هم، مثل همه زمین‌های دیگر، شبیه به او بشوند، اما نباید فراموش کرد که زردشتیان سریه‌بازی را به صراحت کاری ممنوع دانسته‌اند. به عکس، در ایران شیعه مذهب، همین چندی پیش، همه پیروان را به این کار تشویق و تحریض می‌کردند. وانگهی، مسلمان، هر چه مستمند بود، می‌توانست، يك نسل پیش از این، چهار زوجه مشروع و متعه‌های بی‌شمار بگیرد و همه این‌ها و متعه‌ها را، در خانه‌ای بسیار کوچک، جا بدهد. چه تفاوتها که با ایرانیان دوره ساسانیان ندارند! در اصل، همه‌شان، در آن زمان، می‌بایست يك زن بگیرند، و در عمل، به استثنای شاه و طبقه نجبا، تقریباً همه ایرانیان يك زن می‌گرفتند.

نزدیک به يك درصد مردم دو زن بوده‌اند و «صدی چند» بسیار ناچیزی از مردم در کنار «شاه‌زن»، زنی «خدمتگزار» داشته‌اند. در عمل، بیشتر از نود درصد مردم يك زن بوده‌اند و این نسبت، در مورد کسانی که راه مهاجرت به سوی هند پیش گرفتند، به صد

درصد تقلیل یافت. نظر به خطرهایی که کشتیرانی در آن زمان داشت، چنین می‌پنداریم که این جماعت - تقریباً مثل اسپانیاییها و پرتغالیهایی که در امریکای جنوبی پیاده شدند، زنان بسیاری با خودشان نبردند. وانگهی، همه پارسیان، به موجب قصه سنجان^۱ - که به منزله اودیسه Odyssee آنان است -، با اسلحه، به راه افتادند، گفتمی که پای در ماجرائی می‌نهادند. و چون نمی‌توانستند جز دختر ایرانی زنی دیگر به عقد ازدواج در آورند، و عده زنان مزدایی که همراه داشتند، بسیار اندک بود، تنی چند از افراد بی‌بچه این جماعت، به عوض تعدد زوجات، به سوی فرزندخواندگی روی آوردند و این امر، از آن پس، یکی از قوانین پارسیان شد.

در واقع، آنچه، دور از ستمگران و زورگویان و توانگران سنگدل و نامرد، در سرزمین هند صورت می‌پذیرفت، «کمال مطلوب» مزدایی بود. ایرانیان پاروپامیزوس Paropamysos^۲ که بسیار دیر به آیین اسلام روی آوردند و هنوز هم که هنوز است بسیاری از خاطره‌های مزدایی و یادگارهای آیین مزد را نگه داشته‌اند، همچنان پابسته «یکتایی زن» هستند. «در میانشان جز توانگری چند کسی دیده نمی‌شود که «چند زن» باشد». جهانگردی دیگر چنین می‌گوید: «گالچاها Galtchās^۳ به حسب معمول بیشتر از يك زن ندارند، افراد توانگری که دو زن دارند، بسیار انگشت‌شمارند.^۴» به یقین، عاملی که در تاجیکستان جلو تعدد زوجات را می‌گیرد، همان آرمان مزدایی است که در آن منطقه، از هر جای دیگر ایران مسلمان، زنده‌تر مانده است، نه فقر و فاقه مردم که دو سه جهانگرد بسیار شتاب‌زده مستمسک خودشان کرده‌اند. زیرا که، کافرهای سیاه‌پوش

۱. مراجعه فرمایید به گنجینه ایران در کتابخانه ملی «پاریس» - تکلمه‌های ایرانی ۲۰۰- و ۱۰۷۳- این افسانه را که به احتمال، در ابتداء امر، به زبان پهلوی نوشته شده است، طبق روایت دستور هوشنگ، بهمن کیقباد، در سال ۱۶۰۱ به شعر پارسی برگردانده است. ۲. پاروپامیزوس یا قفقاز هندوستان - نام قدیم سلسله جبال در آسیای مرکزی یعنی کوههایی است که هند و کش را به جبال خراسان وصل می‌کند. این کوهها عبارتند از سفید کوه و کوه بابا و کوههای هرات یا سلسله برکوت - می‌توان گفت که افغانستان کنونی از مجموع این کوهها و اراضی کوهستانی آن پدید آمده است. و به نوشته فرهنگ روبر (Robert II) نامی است یونانی که در دوره باستان به سلسله جبال هند و کش غربی و بویژه به کوه بابا در افغانستان داده شده است. ۳. قبائلی در پامیر و هند و کش که ایرانی خوانده می‌شوند. ۴. اویقالوی، آریاییها... صفحه ۱۴۴.